

به مناسبت

تجلیل از پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین

بررسی گذرا و اولیه

اساس نامه رویزیونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم

حزب "کمونیست" چین

متن انگلیسی اساسنامه "حزب کمونیست چین"، مصوب کنگره کشوری یازدهم آن حزب در سال ۱۹۸۲، توسط گروه اعزامی یازده نفری "ساما" به چین در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵)، از آن کشور آورده شده بود. بخش غرچستان "ساما" چند ماه بعد از برگشت این گروه اعزامی از چین، از جناح تحت رهبری قیوم "رهبر" در "ساما" انشعب نمود و در همان موقع بخش برنامه عمومی اساسنامه "حزب کمونیست چین" مصوب کنگره سراسری یازدهم آن حزب را به داری ترجمه کرد و در میان منسوبین جنبش چپ کشور پخش نمود تا نشان دهد که بعد از سال ۱۹۷۶ رویزیونیسم بر حزب کمونیست چین و دولت چین مسلط گردیده، سوسیالیسم در آن کشور سرنگون شده و رویزیونیست‌های کودتاگر غاصب، در کنگره کشوری سال ۱۹۸۲ "حزب کمونیست چین"، اساسنامه "حزب" را بنیاداً تغییر داده و به یک اساسنامه رویزیونیستی مبدل ساخته اند. بخش ترجمه شده درین جا یک بار دیگر، و البته با اصلاحات جزئی، نشر می‌گردد. اما بررسی مندرجات این سند طبق روال زمان ترجمه آن به داری صورت نمی‌گیرد، بلکه به ادامه بررسی اسناد قبلی حزب کمونیست چین مندرج در بخش اول این نوشته و در ارتباط با آن‌ها صورت می‌گیرد.

اساسنامه حزب کمونیست چین

مصوب کنگره کشوری یازدهم - ۱۹۸۲

فصل اول

برنامه عمومی

حزب کمونیست چین پیشاهنگ طبقه کارگر و وفادارترین نماینده تمامی ملیت‌های مربوط در چین، در هسته رهبری جنبش سوسیالیستی چین میباشد.

هدف غائی حزب ایجاد یک سیستم جامعه کمونیستی میباشد. حزب کمونیست چین مارکسیسم - لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه را منحصراً رهنمائی عمل خویش انتخاب نموده و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی در قانون تکامل جامعه بورژوازی و تئوری سوسیالیسم علمی، بر اساس تحلیل مارکس و انگلس، را بکار میبرد. طبق این تئوری پیروزی پرولتاریا در مبارزه انقلابی وی و جاگزینی اجتناب ناپذیر دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی و دیگرگون شدن جامعه بورژوازی به جامعه سوسیالیستی که در آن مالکیت بر وسایل [تولید] اجتماعی است، با برانداختن استثمار طبق (از هر کس به قدر توانائیش و به هر کس به اندازه کارش) اعمال میگردد.

پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی به تغییر نهائی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی [منجر می شود] که در آن پرنسیب (از هرکس بقدر توانائیش و به هر کس به قدر ضرورتش) اعمال میگردد.

در اوایل قرن بیستم لنین خاطرنشان نمود که سرمایه داری بمرحله امپریالیستی تکامل یافته است و مبارزات آزادیبخش پرولتاریا را مؤظف نمود تا با ملتهای تحت ستم متحد شده و امکان دستیابی به پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در کشورهایی که امپریالیسم در آنجاها ضعیف است فراهم نمایند.

در طول تاریخ جهان، در جریان نیم قرن گذشته و یا بیشتر از آن و مخصوصاً از زمان تأسیس و تکامل سیستم سوسیالیستی در یک سلسله کشورها صحت تئوری علمی سوسیالیسم ثابت شده است. تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است. سیستم سوسیالیستی خلقها را قادر میسازد تا مستقیماً آقای کشور خود شده به تدریج اندیشه و سنت کهنه را که در سیستم استثمار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تشکل یافته بدور انداخته و به جای آن فهم کمونیستی را بالا برده، افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک را در صفوف شان پرورش دهند.

سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مولده متناسب با ضرورت مادی- معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده میتواند اعطا نماید. جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف را به پیش میراند تا به تدریج در تمامی جهان در مسیری که موافق به ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردم آنها است سوسیالیسم را به پیروزی برسانند.

کمونیستهای چین همراه با رفیق مائوتسه دون بحیث یک رهبر عالی شان، مائوتسه دون اندیشه را از پرنسیپ های عام مارکسیسم - لنینیسم و پراتیک کنکرت انقلابی چین تحلیل و خلق کردند. مائوتسه دون اندیشه مارکسیسم - لنینیسم بکار برده شده و تکامل یافته در چین است که متشکل از یک بدنه اصیل تیورک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و یک تجربه فشرده شده مربوط به آن است که در عمل هر دوی شان ثابت شده و از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی میکند.

حزب کمونیست چین خلقهای تمام ملیتهای چین را در یک جنگ طولانی انقلابی علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بروکرات تا به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و جانشین کردن جمهوری خلق چین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری کرد.

بعد از تاسیس جمهوری توده یی، حزب آنها را راهنمائی کرد تا با مسالمت (ملایمت) سوسیالیسم را حمل کرده و بطور کامل از دموکراسی نوین به سوسیالیسم گذار کنند، سیستم سوسیالیستی و انکشاف سوسیالیسم را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بنیان گذارند.

بعد از نابودی طبقات استثمارگر منحصیث یک طبقه، اکثر تضادها در جامعه چین ماهیت مبارزه طبقاتی را ندارند و مبارزه طبقاتی بعد ازین تضاد عمده نیست. گرچه بعلت شرایط داخلی و تأثیرات خارجی، مبارزه طبقاتی بطور نامحدود مدت طولانی به زندگی خود ادامه داده و حتی بطور آشکار در شرایط خاص حدت می یابد. تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی ما است. تضاد های دیگر با از بین رفتن این تضاد عمده باید مرفوع گردند. تشخیص صریح و بکار برد درست بین دو شکل تضاد امر ضروریست: تضاد بین ما و دشمن و تضاد درون خلق. وظیفه عمومی حزب کمونیست چین در مرحله فعلی متشکل کردن تمامی ملیتها در یک کار سخت و اتکاء به نفس است تا مرحله به مرحله به مدرنیزه کردن صنعت، زراعت دفاع ملی و ساینس و تکنالوجی نایل آمده و چین دارای فرهنگ مترقی و یک کشور دارای دموکراسی سوسیالیستی عالی بگردد.

کار مرکزی حزب کمونیست چین عبارت است از رهبری خلق در تکمیل کردن اقتصاد مدرن سوسیالیستی. این شدیداً ضروری است که قوای تولیدی را توسعه داده، روابط تولیدی سوسیالیستی را به تدریج ارتقا داده و نیروی تولیدی را در یک سطح واقعی که توسعه ایجاب میکند حفظ کند. این کار کاملاً ضروری است که سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم شهر و ده بر مبنای ترقی تولیدی و توانائی سوسیالیستی بهبود یابد.

حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.

تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ باید صورت بگیرد تا اعضای حزب و کتله های وسیع خلق با ایدئولوژی کمونیستی اشباع شوند، علیه ایدئولوژی های غیر پرولتری شدیداً مبارزه نمایند و ایده های عالی، مورال درست، معارف و مفهوم دسپلین را فراگیرند. حزب کمونیست چین خلق چین را در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری میکند. اقدام مؤثری که باید صورت بگیرد حمایت کامل از مردم است تا اداره سیاست دولت و جامعه و مدیریت فرهنگی و اقتصادی را برعهده گرفته و عناصری را که ضد سیستم سوسیالیستی سبوتاژ میکنند و آنهایی را که بطور فعال امنیت مردم را به خطر می اندازند ضربه محکم بزنند.

باید در جهت نیرومند ساختن ارتش آزادیبخش خلق و دفاع ملی تلاش زیاد صورت بگیرد تا کشور در مقابل تجاوز آماده مقاومت و درهم شکستن آن باشد.

حزب کمونیست چین از روابط مساویانه وحدت و کمک متقابل بین ملیتها در کشور حمایت مینماید، روی سیاست استقلال اقلیتهای ملی پافشاری می کند و تربیت و تکامل کادرها از درون اقلیتهای ملی را حمایت و تقویت مینماید.

حزب کمونیست چین با تمام کارگران، دهقانان و روشنفکران و با تمام احزاب دموکراتیک، دموکراتهای غیرحزبی و نیروهای وطنپرست ملیتهای مختلف چین در جهت توسعه ممکنه بیشتر جبهه متحد ملی، که شامل تمامی کارهای سوسیالیستی مردم و وطن پرستانی می شود که از سوسیالیسم و وحدت مجدد مادر وطن حمایت میکنند، متحد میشود.

در سیاست بین المللی، حزب کمونیست چین متکی بر اساسات زیرین است:

وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری، اتحاد استوار با کارگران تمام جهان، با تمام ملت‌های تحت ستم، با تمام خلق‌های تحت ستم، با تمام دوستداران صلح و با تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های علمبردار عدالت، در مبارزه علیه امپریالیسم، هژمونیسم و استعمار بخاطر دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی. حزب کمونیست چین طرفدار انکشاف روابط دولتی بین چین و کشورهای دیگر بر اساس پنج اصل: ۱- احترام متقابل به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، ۲- عدم تعرض متقابل، ۳- عدم دخالت متقابل در سیاست داخلی یکدیگر، ۴- مساوات و سود متقابل و ۵- همزیستی صلح آمیز میباشد.

حزب کمونیست چین با احزاب طبقه کارگر دیگر کشورها بر اساس منافع مارکسیسم و اصل استقلال و آزادی، مساوات کامل، احترام متقابل و عدم دخالت در سیاست داخلی یکدیگر را انکشاف میدهد.

امری که تمام ملیتهای چین را تا رسیدن به هدف بزرگ مدرنیزه کردن سوسیالیستی راهنمایی میکند، تحکیم حزب کمونیست چین، تکامل سنن پرافتخار ملی، بالابردن صلاحیت جنگی و اطاعت از سه خواست تصویب شده زیرین است:

اول) وحدت عالی ایدئولوژیک سیاسی:

تأمین حد اکثر پروگرام برای تحقیق مارکسیسم توسط حزب کمونیست چین که تمام اعضایش باید زندگی خود را وقف آن کنند و در مرحله فعلی بر بنیاد وحدت سیاسی و بر مبنای همبستگی تمام حزب، شامل وفاداری در راه سوسیالیستی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق، رهبری حزب، مارکسیسم لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه در تلاش متمرکز ما در مدرنیزه کردن سوسیالیسم میشود.

خط ایدئولوژیک حزب عبارت است از حرکت مستقل در تمام مسایل، تلفیق تیوری با عمل، جستجوی حقیقت از واقعیتها، تحقیق نمودن و توسعه حقایق در عمل. متناسب با این خط ایدئولوژیک تمامی حزب باید تجارب تاریخی را بطور علمی جمع‌بندی کند، چگونگی واقعیتها را تحقیق و مطالعه کند، مشکلات جدید در مناسبات ملی و بین المللی را رفع و حل و فصل کند و با اشتباهات و انحرافات راست یا چپ مخالفت ورزد.

دوم) خدمت به خلق از صمیم قلب:

حزب هیچگونه منافع ویژه جدا از منافع طبقه کارگر و توده های وسیع خلق ندارد. پروگرام و سیاست حزب چکیده ای از بیان علمی خواسته های اساسی طبقه کارگر و توده های وسیع خلق میباشد.

در جریان رهبری توده ها در مبارزه برای درک ایدئولوژی کمونیستی، حزب همیشه در غم و شادی توده ها شریک است، نزدیکترین روابط را با آنها حفظ کرده و اجازه نمی دهد که هیچ یک از اعضا از توده ها جدا شده و یا خود را مافوق آنها قرار دهد.

حزب در جهت تربیت کتله ها در ایدئولوژی کمونیستی خط توده یی را در کارهای خود تعقیب میکند، هرچیز را بخاطر توده ها انجام میدهد، در هر امری بر آنها تکیه میکند، نظریات صحیح خود را به عمل آگاهانه توده ها تبدیل می نماید.

سوم) وفاداری به سانترالیزم دموکراتیک:

در داخل حزب دموکراسی نقش عمده را بازی میکند. درجه عالی مرکزیت بر مبنای دموکراسی و یک حس تشخیص تشکیلاتی و انضباط، تجربه و تحکیم میشود تا در نتیجه وحدت عمل در مقام و اجرای سریع و مؤثر در حکم ایجاد شود.

در زندگی سیاسی، حزب انتقاد و انتقاد از خود، مبارزه ایدئولوژیک روی موضوعات اصولی، پاسداری از حقایق و برطرف کردن اشتباهات را به شیوه درست رهبری میکند.

حزب برای اینکه تمامی اعضاء بطور مساویانه تحت دسپلین حزبی قرار گیرند قوانینی ایجاد می کند.

حزب کسانی را که حزب را نقض میکنند لزوما انتقاد و مجازات میکند و کسانی را که در مخالفت و تخریب حزب پافشاری میکنند اخراج مینماید. رهبری حزب بطور عمومی شامل رهبری ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی است. حزب باید خط، قوانین و سیاستهای درست را فورموله و اجرا کند، تبلیغ تشکیلاتی و کار تربیتی خود را به وجه احسن انجام دهد و مطمئن شود که تمامی اعضای حزب نقش رهبری کننده خود را در هر ساحه از کار و هر جنبه از زندگی سوسیالیستی بازی کند. حزب باید در چوکات قانون اساسی و قوانین دولتی فعالیت کند.

حزب باید ارگانهای مقننه، قضائی، اداری، اقتصادی و فرهنگی دولتی و کار فعالانه و ابتکاری سازمانهای توده یی، استقلال، مسئولیت و هماهنگی را در نظر داشته باشد.

اعضای حزب در بین تمام نفوس یک اقلیت است. آنها باید در یک تعاون نزدیک با دیگر توده های غیر حزبی در تلاش مشترک جهت ساختمان هرچه نیرومندتر و هرچه موفقتر مادر وطن سوسیالیستی تا تحقق نهائی کمونیسم کار کنند.

مهم‌ترین مسایل مورد بررسی درین سند

۱ - در مورد خصلت طبقاتی حزب کمونیست چین:

«حزب کمونیست چین پیش‌آهنگ طبقه کارگر و وفادارترین نماینده تمامی ملیت‌های مربوط در چین، در هسته رهبری جنبش سوسیالیستی چین میباشد.»

وقتی در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین گفته می‌شود که: «حزب کمونیست چین حزب سیاسی پرولتاریا و پیش‌آهنگ پرولتاریا است» حق مطلب ادا شده و خصلت طبقاتی پرولتری حزب بیان گردیده است. بنابراین دیگر جای اگر و مگری باقی نمی‌ماند. اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره یازدهم "حزب" صرفاً پیش‌آهنگ طبقه کارگر بودن حزب تصدیق می‌گردد و حزب سیاسی پرولتاریا بودن حزب از قلم می‌افتد و مرتبط با این از قلم افتادن، "حزب" وفادارترین نماینده تمامی ملیت‌های چین دانسته می‌شود.

مشخص است که منظور از وفادارترین نماینده تمامی ملیت‌های چین غیر از وفادارترین نماینده سیاسی تمامی ملیت‌های چین چیز دیگری بوده نمی‌تواند. هم‌چنان روشن است که نماینده سیاسی در واقع همان حزب سیاسی است. لذا جمله متذکره را می‌توانیم به صورت کاملاً واضح و روشن به صورت ذیل بیان کنیم:

«حزب کمونیست چین وفادارترین حزب سیاسی تمامی ملیت‌های مربوط در چین است.»

واضح است که حزب سیاسی و آن‌هم وفادارترین حزب سیاسی تمامی ملیت‌های چین بودن به مفهوم حزب فراطبقاتی بودن و چیزی شبیه به حزب عموم خلقی خروشچفی بودن است. طبق این بیان "حزب کمونیست چین" دیگر حزب سیاسی پرولتاریا نیست و دارای خصلت طبقاتی پرولتری نمی‌باشد. رویزونیوم خروشچفی از وجود طبقات استثمارگر و تحت استثمار در جامعه آن وقت "شوروی" انکار ورزید و به این اعتبار خصلت طبقاتی حزب "کمونیست" شوروی وقت را انکار کرد و آن را "حزب عموم خلقی" نامید. رویزونیوم چینی نیز در همین قسمت اول اساس‌نامه تصویب شده در کنگره یازدهم "حزب" درین مورد می‌گوید:

«بعد از نابودی طبقات استثمارگر منحصیث یک طبقه، اکثر تضادها در جامعه چین ماهیت مبارزه طبقاتی را ندارند و مبارزه طبقاتی بعد ازین تضاد عمده نیست. گرچه بعلت شرایط داخلی و تأثیرات خارجی، مبارزه طبقاتی بطور نامحدود مدت طولانی به زندگی خود ادامه داده و حتی بطور آشکار در شرایط خاص حدت می‌یابد. تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی ما است.»

به مسایل دیگر بعداً خواهیم پرداخت و درین جا صرفاً روی ادعای نابودی طبقات استثمارگر منحنیث طبقات اجتماعی مکث خواهیم کرد. واضح است که اگر طبقات استثمارگر از میان رفته باشند، طبقات تحت استثمار نیز باید دیگر موجود نباشند. در چنین صورتی خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست دیگر معنا و مفهومی نخواهد داشت و وقتی حزبی موجود باشد فقط می‌تواند "حزب عموم خلقی" یا "حزب تمامی ملیت‌ها" نامیده شود. این است نقطه مشترک رویزیونیزم خروشچفی و رویزیونیزم تین‌هسیائوپینگی در مورد خصلت طبقاتی "احزاب کمونیست" وقت "شوروی" و چین یعنی غیر پرولتری بودن آن‌ها. آنچه درین مورد در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره یازدهم حزب "کمونیست" چین بیان شده است نه تنها یک رویزیونیزم آشکار در تیوری حزبیت و ماهیت طبقاتی حزب کمونیست در مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم (آن زمان اندیشه مائوتسه‌دون) است، بلکه یک رویزیونیزم آشکار در تیوری حزبیت و ماهیت طبقاتی حزب کمونیست در اساس‌نامه های تصویب شده در کنگره‌های نهم و دهم حزب کمونیست چین نیز هست.

۲ - در مورد تیوری راه‌نمای عمل حزب کمونیست چین:

«حزب کمونیست چین مارکسیسم - لنینیسم و مائوتسه‌دون اندیشه را منحنیث رهنمای عمل خویش انتخاب نموده و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی در قانون تکامل جامعه بورژوازی و تیوری سوسیالیسم علمی، بر اساس تحلیل مارکس و انگلس، را بکار میبرد.»

درین جا چندین موضوع قابل مکث و بررسی وجود دارد که باید یکایک مورد توجه قرار بگیرد:

الف: موضوع مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون:

اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های نهم و دهم حزب کمونیست چین، روی‌هم‌رفته اندیشه مائوتسه‌دون را هم‌سطح و هم‌ردیف با مارکسیزم - لنینیزم و مرتبط با هر دو بخش آن مطرح می‌نماید. اما عبارت مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب"، اندیشه مائوتسه‌دون را هم‌سطح و هم‌ردیف با هر دو بخش مارکسیزم - لنینیزم مطرح نمی‌کند، بلکه در سطح پایین تری مطرح می‌نماید و با قرار دادن یک "و" ربط یا "و" اضافه در میان مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون، سومی را از اولی و دومی جدا و منفصل می‌سازد. این کار به‌مفهوم تأکید روی پایین‌تر قرار داشتن اندیشه مائوتسه‌دون نسبت به مارکسیزم - لنینیزم و هر دو بخش آن است. بنابراین نه تنها این فرمول‌بندی تجدید نظر (رویزیونیزم) در فرمول‌بندی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه‌دون، مندرج در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب است، بلکه واضحاً تجدیدنظر در فرمول‌بندی صریح اساس‌نامه تصویب

شده در کنگره نهم حزب مبنی بر رشد و تکامل مارکسیزم- لنینیسم و ارتقا یافتن آن به مرحله نوین توسط اندیشه مائوتسه دون نیز هست.

ب - موضوع انتخاب مارکسیزم- لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه به حیث راهنمای عمل حزب:

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، مارکسیزم- لنینیسم- مائوتسه دون اندیشه را، اساس تیوریک هدایت افکار حزب می داند. اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، از فرمول بندی به کار بستن مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون به مثابه اساس تیوریک راهنمای اندیشه حزب استفاده می کند. اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب کمونیست چین از انتخاب نمودن مارکسیزم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون منحصراً راهنمای عمل حزب حرف می زند.

— هر دو اساسنامه تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، مارکسیزم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون را به عنوان "اساس تیوریک" فرمول بندی می کنند. اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب" درین مورد ساکت است و ظاهراً چیزی نمی گوید.

— اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب از «هدایت افکار حزب» صحبت می کند. اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب فرمول بندی «رهنمای اندیشه حزب» را به کار می برد. می توان گفت که فرمول بندی هر دو اساسنامه درین مورد در واقع یک چیز است.

اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب" فرمول بندی «رهنمای عمل حزب» را بکار می برد که با فرمول بندی دو اساسنامه قبلی حزب فرق دارد.

— اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب از فرمول بندی «دانستن»، اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب از فرمول بندی «بکار بستن» و اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب" از فرمول بندی «انتخاب نمودن» استفاده کرده است.

می توان گفت که در تمامی این موارد فرمول بندی های هر سه اساسنامه به یک جانبه گری افتاده است. به همین سبب است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

اولاً مارکسیزم- لنینیسم- مائوئیسم را صرفاً "اساس تیوریک" نمی داند، بلکه یک ایدیولوژی همه جانبه، به شمول اساسات تیوریک، می داند.

ثانیاً- م. - ل. - م. را صرفاً راهنمای اندیشه یا راهنمای عمل نمی داند، بلکه راهنمای اندیشه و عمل می داند.

ثالثاً- م. - ل. - م. را صرفاً راهنمای اندیشه و عمل نمی داند یا صرفاً به کار نمی بندد، بلکه می پذیرد و به کار می بندد.

در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درین مورد گفته شده است:

«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مارکسیزم — لنینیسم — مائوئیسم را به مثابه ایدیولوژی راه‌نمای اندیشه و عمل خود پذیرفته و به کار می‌بندد.»

پ - محدود کردن ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی به تحلیل مارکس و انگلس:

به کار بردن ماتریالیسم دیالکتیک صرفاً براساس تحلیل مارکس و انگلس فقط می‌تواند دگماریزیونیسم فلسفی مبنی بر نادیده گرفتن خدمات فلسفی لنینیستی و مائوئیستی و مراحل دوم و سوم تکامل این فلسفه باشد، که حتی تکامل در اساسات فلسفی، مثلاً یگانگی در قانون دیالکتیک (قانون تضاد) توسط مائوتسه دون به جای سه گانگی در قوانین دیالکتیک (تضاد، نفی نفی و تبدیل کمیت به کیفیت)، توسط مارکس، انگلس و لنین، را شامل می‌گردد.

ت - محدود کردن ماتریالیسم تاریخی صرفاً «در قانون تکامل جامعه بورژوازی»:

این محدودیت بدین معنا است که ماتریالیسم تاریخی فقط در تکامل جامعه بورژوازی کاربرد دارد و قادر به تبیین تاریخ تکامل جامعه بشری به‌طور کل نیست و نمی‌تواند برای ساختارهای اقتصادی-اجتماعی ماقبل سرمایه داری در عصر کنونی، یعنی عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، راه حل انقلابی عرضه نماید. این محدودیت قایل شدن برای ماتریالیسم تاریخی حتی اثر معروف انگلس بنام "منشاء تکامل خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" را نادیده می‌گیرد. این محدود سازی پایه تیوریک قوی برای رویزیونیسم "تیوری رشد نیروهای مؤلده" فراهم می‌سازد و نفی ضرورت برپایی و پیش‌برد انقلابات پرولتری در شرایط عدم تکامل پخته نیروهای مؤلده سرمایه داری و حتی عدم سلطه مناسبات تولیدی سرمایه داری را در بر دارد و در واقع تحمیل محدودیت منشویکی بر انقلاب پرولتری است.

ث - محدود کردن سوسیالیسم علمی در چهارچوب تحلیل مارکس و انگلس:

چنانچه نه‌تنها ماتریالیسم تاریخی بلکه سوسیالیسم علمی نیز در چهارچوب تحلیل مارکس و انگلس محدود انگاشته شود، لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون، در عبارت مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون، از لحاظ تکاملات لنینیستی و مائوئیستی در سوسیالیسم علمی هیچ معنا و مفهومی داشته نمی‌تواند، بلکه فقط یک عبارت میان تهی و فاقد معنا و مفهوم حقیقی خواهد بود. این محدودیت فقط می‌تواند انعکاس دهنده یک دید رویزیونیستی دگماتیستی در مورد سوسیالیسم علمی باشد.

ج - در مورد نادیده گرفتن کامل جزء اقتصاد سیاسی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون:

ناگفته روشن است که درینجا صرفاً از فلسفه و هم‌چنان سیاست (سوسیالیزم علمی) یاد به عمل می‌آید و جزء اقتصاد سیاسی یعنی یکی از اجزای سه‌گانه مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم) کلاً به فراموشی سپرده می‌شود. در حالی مارکس با کشف قانون ارزش اضافی در تولید سرمایه داری راز استثمار طبقه کارگر توسط سرمایه داران را افشا نمود و نشان داد که ارزش اضافی هم منبع پیدایش سرمایه است و هم هدف آن. چنین به نظر می‌رسد که درینجا تأکید روی این موضوع در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب کمونیست چین"، به مثابه یک کنگره رویزیونیستی، عمداً به فراموشی سپرده شده است. همچنان خدمات لنینیستی و مائوئیستی در تکامل این جزء از ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری کلاً به فراموشی سپرده شده است.

۳ — در مورد "مائوتسه‌دون اندیشه" به‌طور مشخص:

«کمونیست‌های چین همراه با رفیق مائوتسه دون بحیث یک رهبر عالی شان، مائوتسه دون اندیشه را از پرنسپ‌های عام مارکسیسم - لنینیسم و پراتیک کنکرت انقلابی چین تحلیل و خلق کردند. مائوتسه دون اندیشه مارکسیسم - لنینیسم بکار برده شده و تکامل یافته در چین است که متشکل از یک بدنه اصیل تیورک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و یک تجربه فشرده شده مربوط به آن است که در عمل هرودی شان ثابت شده و از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی میکند.»

جوانب مختلف دو جمله فوق را می‌توان قرار ذیل مشخص نمود:

الف — «کمونیست‌های چین همراه با رفیق مائوتسه دون بحیث یک رهبر عالی شان، مائوتسه‌دون اندیشه را ... تحلیل و خلق کردند.»

اگر اندیشه مائوتسه‌دون را صرفاً به مثابه خط راه‌نمای عمل حزب "کمونیست" چین و حاصل تلفیق تیوری عام مارکسیزم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین - مثل زمان کنگره هفتم حزب کمونیست چین - به حساب آوریم، می‌توان گفت که تحلیل و خلق آن تا حد زیادی توسط «کمونیست‌های چین همراه با رفیق مائوتسه‌دون بحیث یک رهبر عالی شان» صورت گرفته است. ولی حتی در همان حد نیز نمی‌توان نقش فرمول‌بندی‌های مبارزاتی کمینترن را به کلی نادیده گرفت و تحلیل و خلق اندیشه مائوتسه‌دون را صرفاً مربوط به کمونیست‌های چین و مائوتسه‌دون دانست.

ولی اگر اندیشه مائوتسه‌دون را در حد مائوئیسم یا حداقل نزدیک به مائوئیسم مرحله سوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح جهانی به حساب آوریم و مثلاً مبارزه بین‌المللی علیه رویزیونیسم مدرن شوروی و سهم‌گیری حزب کار البانیه در آن مبارزه و هم‌چنان مبارزه برای جلوگیری از قدرت‌گیری رویزیونیسم در چین که

با استفاده از تجربه اندوزی قدرت‌گیری رویزیونیسم مدرن در شوروی و احیای سرمایه داری در آن کشور، از طریق پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی را نیز در نظر بگیریم، با قاطعیت می‌توان گفت که ادعای تحلیل و خلق اندیشه مائوتسه‌دون صرفاً توسط کمونیست‌های چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نادرست است، گرچه نقش کمونیست‌های چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در آن عمده‌گی دارد. اصولاً هر مرحله از تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، در مجموع در عرصه بین‌المللی و توسط کل جنبش کمونیستی بین‌المللی رقم خورده است، ولو این‌که عمدتاً در پراتیک مشخص مبارزات انقلابی یک یا چند کشور متبلور شده باشد و یا حتی جمع‌بندی نهایی آن توسط شخص مائوتسه‌دون یا لنین و مارکس صورت گرفته باشد و به‌نام آن‌ها خوانده شود.

کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در شرایطی دایر گردید که کودتای رویزیونیستی علیه "گروه چهار نفر" تحت پوشش هواداری صددرصدی هواکوفینگ از مائوتسه‌دون و اندیشه مائوتسه‌دون صورت گرفت. هواکوفینگ در آن زمان ظاهراً باورمند بوده است که مائوتسه‌دون هیچ اشتباه یا حداقل هیچ اشتباه بزرگی مرتکب نشده است. به همین جهت رویزیونیست‌های بر سر قدرت در سال ۱۹۸۲ که کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین دایر گردید در موقعیتی قرار نداشتند که مثل کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین به‌طور صریح و روشن علیه اندیشه مائوتسه‌دون در حزب موضع‌گیری نمایند و آن را از ادبیات حزب "کمونیست" چین حذف کنند. به همین جهت ظاهراً جانب‌داری شان از اندیشه مائوتسه‌دون را حفظ کردند و نیز علیه "کیش شخصیت مائوتسه‌دون" موضع‌گیری روشن نکردند. اما در عوض کوشش کردند که تا حد معینی از نقش مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین و انقلاب چین بکاهند. آن‌ها سال‌ها بعد که پایه‌های اقتصادی احیای سرمایه داری در چین را استحکام و گسترش بخشیده بودند و پایه‌های سیاسی حاکمیت شان را بعد از سرکوب جنبش توده‌یی میدان تیان مین مجدداً برقرار و گسترش دادند، علیه "اشتباهات بزرگ" مائوتسه‌دون و "کیش شخصیت" او در برپایی و پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین موضع‌گیری صریح و روشن نمودند.

ب — «مائوتسه‌دون اندیشه... از پرنسپ‌های عام مارکسیزم- لنینیسم و پراتیک کنکرت انقلابی چین تحلیل و خلق ...» گردیده است.

اگر اندیشه مائوتسه‌دون را تلفیق‌تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین در نظر بگیریم می‌توانیم فرمول‌بندی مطرح شده در عنوان فوق را تا حد زیادی درست بدانیم، ولی حتی در همان حد نیز نه به‌صورت مطلق و انحصاری، همان‌گونه که در سطور فوق بیان کردیم.

ولی اگر اندیشه مائوتسه‌دون را سومین مرحله از تکامل ایدئولوژی و علم انقلابی پرولتری بدانیم، فرمول‌بندی فوق به‌میزان بیشتری نادرست است. درین مورد علاوه از آن‌چه به‌صورت مشخص در فوق گفتیم، نقش تکاملات نوین در هر سه عرصه پراتیک اجتماعی انسان‌ها و به‌طور مشخص هر سه عرصه پراتیکی جنبش انقلابی در سطح

بین‌المللی (مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی) را نمی‌توانیم کلاً نادیده بگیریم، گرچه بازهم پراتیک کنکرت انقلابی چین نقش عمده بازی کرده است.

پ — «مائوتسه دون اندیشه مارکسیزم-لنینیسم بکار برده شده و تکامل یافته در چین است.»

درینجا صریحاً روی محدودیت کشوری و ملی اندیشه مائوتسه‌دون تأکید گردیده است. اگر اندیشه مائوتسه‌دون صرفاً مارکسیزم-لنینیسم به‌کار برده شده و تکامل یافته در چین باشد، کمونیست‌های مربوط به هر کشور و ملتی مکلف خواهند بود که مارکسیزم-لنینیسم را در شرایط کشور خود بکار برده و تکامل دهند و خط راه‌نمای انقلاب کشور خود را- طبق بیان و فرمول‌بندی کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین- دریابند، خط راه‌نمایی که غیر از اندیشه مائوتسه‌دون خواهد بود، چرا که اندیشه مائوتسه‌دون گویا خط راه‌نمای تکامل یافته در چین است و به این اعتبار به‌درد سایر کشورها نمی‌خورد. درین صورت چه چیزی از اهمیت بین‌المللی ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری به‌جا می‌ماند؟

ت — «مائوتسه دون اندیشه... متشکل از یک بدنه اصیل تیوریک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و یک تجربه فشرده شده مربوط به آن» است.

بدنه اصیل تیوریک اندیشه مائوتسه‌دون را صرفاً مربوط به انقلاب و ساختمان در چین دانستن، آشکا را نفی اهمیت بین‌المللی بدنه اصیل تیوریک آن و تحمیل محدودیت کشوری و ملی بر آن است. گرچه تجربه فشرده شده مربوط به انقلاب و ساختمان عمدتاً در چین آن زمان صورت گرفته بود ولی نفی اهمیت بین‌المللی این تجربه فشرده شده نیز قطعاً نادرست و غیر اصولی، حامل محدودیت ملی و کشوری و در یک کلمه رویزیونیستی است.

ث — «در عمل هر دوی شان- ۱- بدنه اصیل تیوریک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و ۲- تجربه فشرده شده مربوط به آن] ثابت شده است.»

شکی نیست که در عمل هر دوی شان ثابت شده است؛ ولی نه صرفاً در چین بلکه در سطح کل جنبش بین‌المللی کمونیستی. درینجا نیز محدودیت ملی و کشوری به‌صورت برجسته نمایان است.

ج — «مائوتسه دون اندیشه... از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی می‌کند.»

آیا اندیشه مائوتسه‌دون صرفاً از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی می‌کند؟ آیا می‌توانیم بگوییم که لنینیسم از دانش اجتماعی حزب کمونیست شوروی و مارکسیسم نیز از دانش اجتماعی این یا آن حزب زمان مارکس و انگلس در این یا آن کشور اروپایی نمایندگی می‌نماید؟ اگر این گونه باشد، چگونه می‌توانیم از طبقه بین‌المللی ای بنام پرولتاریا و ایدیولوژی بین‌المللی ای به‌نام ایدیولوژی پرولتاریا حرف بزنیم؟ اگر این گونه باشد،

پایه ایدیولوژیک وحدت پرولتاریای تمامی کشورهای جهان و انترناسیونالیزم پرولتری را در چه چیزی می توان جستجو نمود؟

واقعیت این است که کمونیست‌های هر کشور مکلف است اساسات عام ایدیولوژی پرولتری را با شرایط مشخص کشور خود و انقلاب در کشور خود تلفیق نموده و برای پیروزی انقلاب در آن تلاش نماید. این اساسات باید به خوبی درک شده و در شرایط مشخص هر کشور تطبیق گردد. اما تکامل این اساسات در سطح کشوری و ملی و صرفاً برای حزب کمونیست یک کشور ممکن و میسر نیست و فقط می تواند در سطح بین‌المللی متحقق گردد. به عبارت دیگر فقط و فقط آن تغییرات و تحولات در این اساسات تیوریک را می توان تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحله عالی تر نامید که اهمیت بین‌المللی داشته باشد و مرحله جدیدی در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح بین‌المللی را نشان دهد. در غیر آن به تعداد کشورها می توان "اندیشه راهنما" داشت، محدودیت‌های کشوری و ملی بر احزاب کمونیست را تحمیل نمود و وحدت ایدیولوژیک جنبش کمونیستی بین‌المللی را کلاً نیست و نابود کرد و یک ایدیولوژی بین‌المللی واحد را به ایدیولوژی‌های گوناگون ملی و کشوری مبدل نمود.

در واقع آن چه اساس‌نامه رویزیونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین از "اندیشه مائوتسه‌دون" ترسیم می نماید، همین گونه "اندیشه" است و نه چیز دیگری.

البته روشن است که مائوتسه‌دون به طور صریح و روشن از ضرورت شکل چینی بخشیدن به مارکسیزم-لنینیزم در چین صحبت کرده است. اما این به مفهوم مضمون چینی بخشیدن یا مثلاً مضمون افغانستانی بخشیدن به مارکسیزم-لنینیزم نیست، بلکه به مفهوم تلفیق حقایق عام مارکسیزم-لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین و یا مثلاً انقلاب افغانستان است.

به طور مثال فقط زمانی که آثار کمونیستی به زبان چینی ترجمه شده و منتشر گردید، جنبش کمونیستی در چین به وجود آمد و سپس حزب کمونیست چین تأسیس گردید. برعلاوه از زمان تأسیس حزب کمونیست چین تا زمان درگذشت مائوتسه‌دون و سپس کودتای رویزیونیستی، و حتی تا کنون، زبان اصلی تمامی اسناد حزب کمونیست چین و به اصطلاح حزب کمونیست چین زبان چینی است و پس از تدوین، تصویب و انتشار، به سایر زبان‌ها ترجمه و منتشر می شود. در افغانستان و هر کشور دیگر نیز فقط می تواند همین گونه باشد.

موضع‌گیری اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در قبال اندیشه مائوتسه‌دون شکلاً تا حد زیادی برگشت به موضع‌گیری کنگره هفتم حزب کمونیست چین درین مورد است. اما در اصل برگشتی است به موضع‌گیری کنگره هشتم حزب کمونیست چین درین خصوص، منتها با این تفاوت که در آن کنگره کلاً اندیشه مائوتسه‌دون از اساس‌نامه حزب کمونیست چین حذف گردید، ولی در کنگره یازدهم "حزب" در نبود مائوتسه‌دون و در زمان پس از شکست جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب (گروه

چهار نفر که مائوتسه‌دون نفر پنجمی آن بود) رویونیست‌ها ترجیح دادند که ظاهراً اندیشه مائوتسه‌دون را به خاطر سوء استفاده‌های رویونیستی از آن در اساس‌نامه حزب و ادبیات حزب حفظ نمایند و حتی تا کنون به این سوء استفاده ادامه می‌دهند.

۴ — در مورد تضاد عمده در جامعه چین:

«بعد از نابودی طبقات استثمارگر منحیت یک طبقه، اکثر تضادها در جامعه چین ماهیت مبارزه طبقاتی را ندارند و مبارزه طبقاتی بعد از این تضاد عمده نیست. گرچه بعلت شرایط داخلی و تأثیرات خارجی، مبارزه طبقاتی بطور نامحدود مدت طولانی به زندگی خود ادامه داده و حتی بطور آشکار در شرایط خاص حدت می‌یابد. تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی ما است. تضاد های دیگر با از بین رفتن این تضاد عمده باید مرفوع گردند.»

این گفته‌ها برای اولین بار در سال ۱۹۸۲ یعنی در حدود سی و سه سال پس از آغاز گذار به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین در یک کنگره رویونیستی مورد تصویب قرار نگرفت. مدت‌ها قبل از آن و فقط هفت سال پس از آستانه گذار به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین، در سال ۱۹۵۶، در کنگره هشتم حزب کمونیست چین نیز گفته‌های ذیل، که دارای عین مضمون ایدئولوژیک-سیاسی است، مورد تصویب قرار گرفته بود:

«نظر به این‌که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آنها است. ...»

واضح است که موضع‌گیری کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین درین مورد ناشی از محدودیت ایدئولوژیک-سیاسی کل جنبش کمونیستی بین‌المللی در آن زمان و عدم دستیابی کل این جنبش به تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بوده است. در آن زمان موضوع رویونیزم مدرن خروشچفی هنوز روشن نبود و طبعاً موضع‌گیری حزب کمونیست چین علیه آن نیز فرمول‌بندی و تیوریزه نشده بود. اما پس از آن که موضع‌گیری مذکور فرمول‌بندی و تیوریزه گردید، ضرورت موضع‌گیری، مبارزه و سرنگونی رویونیست‌های چینی سربلند کرد، انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی برپا گردید و پیش‌برده شد و سرانجام تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا فرمول‌بندی گردید، محدودیت ایدئولوژیک-سیاسی مذکور رفع گردید.

بنابراین زمانی که فرمول‌بندی سال ۱۹۵۶ یک‌بار دیگر، ۱۶ سال پس از آغاز انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی و ۱۳ سال پس از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، در سال ۱۹۸۲ سر بلند می‌کند، این فرمول‌بندی دیگر

ناشی از محدودیت ایدئولوژیک - سیاسی کل جنبش کمونیستی بین‌المللی و حزب کمونیست چین نیست، بلکه موضعگیری صریح و روشن رویزیونیستی را نشان می‌دهد.

این ادعا که طبقات استثمارگر منحیث طبقات در جامعه چین نابود گردیده است، قطعاً یک ادعای رویزیونیستی است. درینجا فقط به نقل دو - سه پاراگراف از متن گزارش سیاسی به‌کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین اکتفا می‌کنیم:

«جامعه سوسیالیستی مرحله تاریخی بس طولانی را در بر میگیرد. در این مرحله تاریخی سوسیالیسم، طبقات، تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی به موجودیت خود ادامه می‌دهند و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری و همچنین خطر احیای سرمایه داری وجود دارند.

باید خصلت طولانی و بغرنج این مبارزه را شناخت. باید هوشیاری را بالا برد. باید تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی را بدرستی درک کرد و بطور صحیح حل نمود، باید تضادهای بین ما و دشمن را از تضاد های درون خلق بدرستی تشخیص داد و آنها را بطور صحیح حل کرد. در غیر این صورت کشور سوسیالیستی مانند کشور ما به عکس خود تبدیل خواهد شد، قلب ماهیت خواهد گردید و احیاء سرمایه داری صورت خواهد گرفت. از این پس ما باید این مسئله را هر سال، هر ماه و هر روز بخاطر بیاوریم تا اینکه بتوانیم بدرک نسبتاً روشنتری ازین مسئله

دست یابیم و یک مشی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشیم.»

و هم‌چنان:

«انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی که توده های انقلابی چند صد میلیونی در آن شرکت دارند، بهیچوجه حادثه اتفاقی نیست. این نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه طولانی و شدیدی بین دو طبقه، دو راه و دو مشی در جامعه سوسیالیستی میباشد. این «یک انقلاب بزرگ سیاسی است که پرولتاریا علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر برپا میکند، این انقلاب ادامه مبارزه طولانی حزب کمونیست چین و توده های وسیع مردم انقلابی تحت رهبری آن علیه مرتجعین گومیندان و ادامه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است.»

این که «تضاد عمده در جامعه [سوسیالیستی] چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی» دانسته شود قبل از همه از جهت این که تضاد اساسی و تضادهای بزرگ این جامعه کدام ها هستند، قابل بررسی است.

ما می‌توانیم «تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی» را به صورت دیگر نیز فرمول‌بندی کنیم: تضاد بین مناسبات تولیدی پیشرفته و نیروهای مؤلده عقب‌مانده. در هر حال تضاد بین نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی، چه به صورت تضاد بین نیروهای مؤلده پیشرفته و مناسبات تولیدی عقبمانده

باشد و چه گویا به صورت تضاد بین مناسبات تولیدی پیش رفته و نیروهای مؤلده عقبمانده، تضاد در زیر بنای اقتصادی است و تضاد اساسی جامعه محسوب می‌گردد و نه یکی از تضادهای بزرگ جامعه که بتواند تضاد عمده جامعه محسوب شود. اصولاً تضاد اساسی چندین تبارز و تأثیر گذاری مشخص در جامعه، یا به صورت مشخص گفته شود در میان نیروهای طبقاتی و اجتماعی در جامعه، دارد که تضادهای بزرگ و کوچک در جامعه را تشکیل می‌دهند و یکی از تضادهای بزرگ در هر مرحله از تکامل جامعه تضاد عمده را تشکیل می‌دهد. بنابراین برای تعیین تضاد عمده در جامعه سوسیالیستی در قدم اول باید تضادهای بزرگ و کوچک این جامعه و سپس از میان تضادهای بزرگ تضاد عمده هر مرحله از تکامل این جامعه را مشخص نمود.

شکی نیست که یکی از تضادهای بزرگ این جامعه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است. بازهم شکی نیست که یکی از تضادهای بزرگ دیگر در این جامعه تضاد با نظام امپریالیستی یا تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی است. گذار مؤفّقانه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین بدین معنا است که در آن زمان بقایای طبقات فیودال دیگر جزء طبقات اصلی جامعه محسوب نمی‌گردید و مسئله زمین در چین عمدتاً به یک مسئله سوسیالیستی یا سرمایه داری یا موضوع تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی تبدیل شده بود. بنابراین تضاد میان دهقانان و فیودال‌ها دیگر یک تضاد بزرگ در جامعه نبود و به یکی از تضادهای کوچک تبدیل شده بود و امروز می‌توان گفت که این تضاد اگر کاملاً از میان نرفته باشد حداقل یکی از تضادهای کوچک غیر مهم محسوب می‌گردد. در هر حال این تضاد بعد از گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی دیگر نمی‌توانسته یکی از تضاد عمده در جامعه سوسیالیستی چین محسوب گردد. البته تضادهای دیگری مثل تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و شوونیزم ملیت‌ها و تضاد میان زنان و شوونیزم مردسالار در آن زمان نیز در چین موجود بودند و حالا نیز موجود است و البته شکل بورژوازی توأم با بقایای فیودالی را بخود گرفته است.

بنابراین در چین سوسیالیستی یا تضاد با امپریالیزم می‌توانست تضاد عمده باشد و یا تضاد با سرمایه داری در چین. از لحاظ عملی و سیر تاریخی در چین سوسیالیستی این دو تضاد در پیوند با هم و تأثیر گذاری متقابل روی هم بسیار از نزدیک حرکت کردند.

وقتی انقلاب در خاک اصلی چین به پیروزی رسید، در بخشی از خاک چین یعنی تایوان حاکمیت رژیم ارتجاعی و دست‌نشانده گومیندان باقی ماند و ادامه یافت. در واقع پس از پیروزی انقلاب چین تایوان تحت اشغال امپریالیزم امریکا قرار گرفت و درگیری‌های مرزی میان جمهوری خلق چین و رژیم دست‌نشانده تایوان ادامه یافت. تقریباً هم‌زمان با آن، تجاوز امریکا بر کوریا، کشور هم‌سایه چین و دارای پیوندهای تاریخی چندین هزار ساله با چین، و اشغال کل یا بخشی از سرزمین آن نیز توسط امپریالیزم امریکا پیش آمد و شرکت نسبتاً وسیع چند ساله داوطلبان چند صد هزار نفری چین در جنگ کوریا، با تمام تلفات وسیع و مصارف نظامی آن، بر چینی که تازه از سه دهه جنگ داخلی و جنگ مقاومت ضد جاپان فارغ شده بود، تحمیل گردید. در پهلوی این مسائل

نه تنها هانگ کانگ کماکان مستعمره اجاره یی امپریالیزم انگلیس بود بلکه میکانگ نیز مستعمره دولت پرتگال باقی مانده بود. برعلاوه تجاوزات نظامی و اشغالگری های امپریالیزم فرانسه و بالاخره تجاوزات و اشغالگری های امپریالیزم امریکا بر ویتنام، که در بالاترین حد خود توسط ۵۰۰۰۰۰ (نیم میلیون) نفر از نیروهای نظامی ارتش امپریالیست های امریکایی پیش برده می شد و چندین سال دوام نمود، در همسایگی با مرزهای جنوبی چین پیش آمد. در جریان این جنگ امپریالیستی بود که فضای چین بیشتر از هزار بار توسط طیارات امریکایی که هانوی مرکز ویتنام شمالی و سایر نقاط شمالی ویتنام را بمباران می کردند مورد تجاوز قرار گرفت.

توأم با این مسایل اختلافات ایدئولوژیک میان حزب کمونیست چین و "حزب کمونیست شوروی" و سرانجام پلیمیک وسیع حزب کمونیست چین در همراهی با حزب کار البانیه علیه رویزیونیزم مدرن شوروی، نه تنها چین سوسیالیستی را از همسویی های سیاسی و هم کاری های اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک "شوروی" محروم کرد، بلکه تخاصم میان دو طرف را تا حد درگیری های نظامی مرزی نیز انکشاف داد. علاوهً در اثر حمایت سوسیال امپریالیست های شوروی از هند، خرابی مناسبات میان هند و چین تا حد درگیری های مرزی میان دو طرف انکشاف نمود.

به این ترتیب چین سوسیالیستی تحت محاصره اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیست های امریکایی قرار داشت و در اواخر دهه ۶۰ پس از مبدل شدن شوروی سوسیالیستی سابق به یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی محاصره مذکور از چهار طرف تکمیل گردید.

در پیوند با چنین وضعیتی بود که تضاد پرولتاریا با بورژوازی و رویزیونیزم درون حزب کمونیست و دولت چین آن چنان حاد گردید که ضرورتاً انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین برپا گردید، پیش رفت و در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین جمع بندی گردید.

پس از درگذشت مائوتسه دون یکبار دیگر تضاد جناح انقلابی در درون حزب کمونیست و دولت چین (پرولتاریا) با رویزیونیزم درون حزب کمونیست و دولت چین (بورژوازی) حاد گردید، ولی این بار برخلاف دوره انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین در زمان حیات مائوتسه دون، تضاد مذکور به نفع بورژوازی و رویزیونیزم و با پیروزی کودتای درون حزبی آنها حل و فصل گردید و بر انقلاب فرهنگی نقطه پایان گذاشته شد.

بنابراین واقعیت های تاریخی صریحاً بیان گر آن است که در طول دوران حیات ۲۷ ساله چین انقلابی از سال ۱۹۴۹ یعنی از سال پیروزی سراسری انقلاب چین تا سال ۱۹۷۶ یعنی سال پیروزی کودتای رویزیونستی در چین، یا تضاد پرولتاریا با بورژوازی تضاد عمده بوده است و یا تضاد با امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم.

طبعاً پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار مؤفقانه به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین، مناسبات تولیدی در چین سوسیالیستی را آن چنان جهش وار به پیش سوق داد که مناسبات تولیدی

سوسیالیستی نسبت به نیروهای مؤلدهٔ مادی موجود در چین پیشی جست و این وضعیت فضای فوق العاده مساعدی برای رشد جهش‌وار نیروهای مؤلدهٔ عقب‌مانده در چین مساعد ساخت.

اما این تضاد یعنی تضاد میان نیروهای مؤلدهٔ عقب‌مانده و مناسبات تولیدی پیش‌رفته در چین انقلابی، به‌خصوص از لحاظ عقب‌ماندگی وسایل تولید و هم‌چنان نیروهای کار از لحاظ تولید نعم مادی در چین بود و نه عقب‌ماندگی کلی طبقهٔ کارگر چین. طبقهٔ کارگر چین به‌طبقهٔ آگاهی تبدیل گردیده بود که هم قدرت سیاسی را در دست داشت و دیکتاتوری پرولتاریا را تأسیس کرده بود و انکشاف می‌داد و هم فرهنگ سوسیالیستی اش در گسترهٔ کل جامعهٔ چین گسترش می‌یافت و غنی‌ترین فرهنگ انقلابی پیش‌رفته در جهان بود؛ بخصوص پس از برپایی و پیش‌رفت انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین.

بنابراین تضاد اساسی در جامعهٔ انقلابی چین، مثل هر تضاد اساسی در هر جامعهٔ طبقاتی دیگر، رأساً و مستقیماً متبلور نگردید بلکه در دو تضاد بزرگ جامعهٔ سوسیالیستی چین یعنی تضاد پرولتاریا با بورژوازی و تضاد خلق چین با امپریالیزم تبلور یافت، به‌قسمی که در هر مرحله یکی از این تضادها به تضاد عمده مبدل گردید.

در واقع فورمول‌بندی تضاد اساسی به‌عنوان تضاد عمده از لحاظ فلسفی به‌مفهوم نادیده گرفتن تفاوت میان تضاد اساسی - به‌عنوان تضادی که از ابتدا تا انتهای پروسهٔ تکامل اشیاء و پدیده‌ها وجود داشته و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر را تعیین می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌دهد - و تضاد عمده - به‌عنوان یکی از تبلورات بزرگ تضاد اساسی (یکی از تضاد های بزرگ) که در یک مرحله از تکامل اشیاء و پدیده‌ها نقش رهبری کنندهٔ سایر تضادها را بر عهده دارد - است.

فرمول‌بندی رویزیونیستی اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین درین مورد آن‌چنان مشخص و روشن است که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای درین مورد باقی نمی‌گذارد. درین فرمول‌بندی گفته می‌شود:

«تضاد عمده در جامعهٔ چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقب‌ماندهٔ تولید اجتماعی ما است. تضادهای دیگر با از بین رفتن این تضاد عمده باید مرفوع گردند.»

واضح است که وقتی تضاد اساسی پروسهٔ تکامل یک شی یا پدیده از بین رفت، تضادهای دیگر همان شی یا پدیده نیز مرفوع می‌گردند یعنی از بین می‌روند. اما تضاد عمده تضادی نیست که با از بین رفتن آن حتماً سایر تضادها مرفوع گردند یعنی از بین بروند. برعلاوه در پایان هر مرحله از پروسهٔ تکامل یک شی یا پدیده الزامی نیست که حتماً تضاد عمده از بین برود، بلکه غالباً حالت عمدگی خود را از دست می‌دهد و به یکی از تضادهای غیر عمدهٔ مرحلهٔ بعدی تبدیل می‌گردد. هر دو موضوع را کمی می‌شگافیم:

مثلاً در زمان شگوفایی زودگذر اردوگاه سوسیالیستی که حداکثر از زمان اختتام جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۵۶ یعنی تثبیت رهبری رویونیوم خروشچفی بر حزب کمونیست و دولت شوروی دوام نمود، تضاد عمده در جهان تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی بود. وقتی شوروی سوسیالیستی به شوروی رویونیستی و سوسیال امپریالیستی مبدل گردید و کشورهای دنباله رو شوروی نیز رویونیست شدند، در واقع اردوگاه واحد سوسیالیستی از هم پاشید و تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی حالت عمدگی خود را از دست داد، اما کماکان حداقل در وجود تضاد میان چین سوسیالیستی و البانیه سوسیالیستی با امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم باقی ماند. اما وقتی سوسیالیزم در چین و سپس البانیه با رویونیست شدن احزاب بر سر قدرت در آن کشورها و تغییر ماهیت یافتن دولت‌های شان سرنگون گردید و هیچ دولت سوسیالیستی در جهان باقی نماند، تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی مؤقتاً از عرصه جهان رخت بربست. اما سایر تضادهای جهانی با از بین رفتن این تضاد عمده مرفوع نگردیدند، بلکه هم‌چنان به‌عنوان تضادهای بزرگ و تضاد عمده جهانی باقی ماندند.

از بین رفتن تضاد عمده، و نه تبدیل شدن آن به تضاد غیر عمده، و مرفوع شدن سایر تضادها به‌معنای از بین رفتن تمامی تضادهای بزرگ و کوچک در جامعه سوسیالیستی و رسیدن به مرحله کمونیزم است. به‌عبارت دیگر اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین باورمند است که تضاد میان مناسبات تولیدی پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای مؤلده عقب‌مانده در چین در تمام دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم تضاد عمده جامعه خواهد بود و همین که این تضاد «از بین رفت» دوران کمونیزم فرا می‌رسد.

این نتیجه‌گیری ازین جهت نیز نادرست است که تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی با رسیدن جامعه

انسانی در مجموع به کمونیزم نیز از میان نمی‌رود، بلکه ماهیت طبقاتی خود را از دست می‌دهد. به‌همین جهت مبارزه برای متحقق شدن جهش‌های انقلابی در مناسبات تولیدی در دوران کمونیزم نیز وجود خواهد داشت، اما ماهیت طبقاتی و انتاگونیستی خود را از دست خواهد داد. این نتیجه‌گیری در کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" مائوتسه دون به‌وضوح مطرح گردیده است.

فرمول‌بندی رویونیستی تعیین نادرست تضاد عمده جامعه چین در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین نه‌تنها یک فرمول‌بندی ضد علمی، ضد انقلابی، ضد پرولتری و رویونیستی یعنی بورژوایی است، بلکه تسلیم طلبی در قبال امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم را نیز در بر دارد. این تسلیم طلبی در قبال بورژوازی و امپریالیزم خود را به‌وضوح در تعیین وظیفه عمده مبارزاتی توسط اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین نشان می‌دهد و ترجمه و تفسیر پراتیکی آن در

سال‌های بعد توسط رژیم رویونیست بر سر اقتدار در چین، که اکنون باید یک رژیم سوسیال امپریالیست به حساب آورد، به‌وضوح خود را نشان داده است.

۵ - در مورد وظیفه مبارزاتی عمده در چین:

«وظیفه عمومی حزب کمونیست چین در مرحله فعلی متشکل کردن تمامی ملیتها در یک کار سخت و اتکاء به نفس است تا مرحله به مرحله به مدرنیزه کردن صنعت، زراعت، دفاع ملی و ساینس و تکنالوجی نایل آمده و چین دارای فرهنگ مترقی و یک کشور دارای دموکراسی سوسیالیستی عالی بگردد.»

«کار مرکزی حزب کمونیست چین عبارت است از رهبری خلق در تکمیل کردن اقتصاد مدرن سوسیالیستی. این شدیداً ضروری است که قوای تولیدی را توسعه داده، روابط تولیدی سوسیالیستی را به تدریج ارتقا داده و نیروی تولیدی را در یک سطح واقعی که توسعه ایجاد میکند حفظ کند. این کار کاملاً ضروری است که سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم شهر و ده بر مبنای ترقی تولیدی و توانائی سوسیالیستی بهبود یابد.»

«حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.»

به این ترتیب در پیوند با تعیین تضاد عمده، وظیفه عمده "مبارزاتی"، که در جملات بعدی کار مرکزی نامیده شده است، تعیین گردیده است:

اما تأکید روی این "وظیفه عمده مبارزاتی" فقط به مطالب نقل شده در فوق خلاصه نمی‌گردد، بلکه بار بار در متن اساس‌نامه درج گردیده است، آن‌چنان‌که از ابتدا تا آخر اساس‌نامه، ترجیح‌بند رویونیستی این سند است.

«پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی به تغییر نهائی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی [منجر می شود].»

یعنی پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده اولین و مهم‌ترین شرط و به بیان دیگر شرط عمده دائمی در تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی است.

«سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مؤلده متناسب با ضرورت مادی - معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده میتواند اعطا نماید.»

یعنی آزادی عمل کافی و ابتکار و خلاقیت سوسیالیستی قبل از هر چیز در تکامل سریع نیروهای مؤلده جستجو می‌گردد.

«... حزب آنها را راهنمایی کرد تا ... سیستم سوسیالیستی و انکشاف سوسیالیسم را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بنیان گذارند.»

یعنی اولین ویژگی و ویژگی عمده دایمی سیستم سوسیالیستی و انکشاف سوسیالیسم، بعد اقتصادی آن است.

«امری که تمام ملیتهای چین را تا رسیدن به هدف بزرگ مدرنیزه کردن سوسیالیستی راهنمایی میکند...»

یعنی هدف بزرگ، یا بزرگ‌ترین هدف، مدرنیزه کردن سوسیالیستی چین است.

این وظیفه عمده نیز برای اولین بار در کنگره یازدهم "حزب کمونیست چین" تعیین نگردید بلکه در کنگره هشتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۵۶، یعنی هفت سال بعد از پیروزی سرتاسری انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ قرار ذیل تعیین شد:

«... وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است.»

گو اینکه در طی بیست سال ساختمان سوسیالیسم، از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۷۶ یعنی سال پیروزی کودتای رویزیونیست‌ها، وظیفه عمده مبارزاتی در چین کماکان مبارزه برای رشد نیروهای مؤلده باقی مانده است و تضاد عمده دیگر جای آن را نگرفته است. درست همان گونه که تضاد عمده جامعه همان تضاد مناسبات تولیدی پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای مؤلده عقب‌مانده بوده و هم‌چنان باقی مانده است. برعلاوه همان‌گونه که در مبحث قبلی دیدیم، اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در واقع مدعی است که تضاد مذکور تا آخر جامعه سوسیالیستی یعنی تا زمان رسیدن به جامعه کمونیستی به‌مثابه تضاد عمده باقی می‌ماند، بنابراین وظیفه مبارزاتی عمده نیز تا همان زمان در ارتباط و پیوند با این تضاد عمده، انکشاف نیروهای مؤلده خواهد بود. این موضوع از چندین جهت قابل دقت است:

الف — این گونه تعیین تضاد عمده و وظیفه مبارزاتی عمده نه‌تنها در تناقض رویزیونیستی با تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و تمامی دست‌آوردهای انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین و کلاً اندیشه مائوتسه دون یا بهتر گفته شود مائوئیسم قرار دارد، بلکه در تناقض رویزیونیستی با مارکسیسم و لنینیسم نیز هست.

انگلس در اثر معرفش "انتهی دورینگ" تضاد اساسی یا اساسی‌ترین تضاد نظام سرمایه داری و دو شکل بزرگ انعکاس آن را چنین بیان می‌نماید:

«تضاد اساسی نظام سرمایه داری تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی سرمایه دارانه است. این تضاد در دو تضاد: تضاد کار با سرمایه و تضاد سازماندهی در یک مؤسسه سرمایه دارانه و انارشی در سطح کل جامعه، که تضاد طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار و تضاد میان سرمایه داران مختلف از آن‌ها نشئت می‌کند، خود را نشان می‌دهد و هر یکی از آنها در مراحل مختلف تکامل نظام سرمایه داری حادث و شدیدتر از دیگری می‌گردد. (نقل به مفهوم)

به عبارت دیگر می‌توان گفت که هر یکی از دو شکل انعکاس تضاد اساسی سرمایه داری در مراحل مختلف تکامل آن به تضاد عمده در جامعه بدل می‌گردد. به عبارت دیگر از لحاظ فلسفی یا ماتریالیزم تاریخی از همان زمان مارکس و انگلس در جنبش مارکسیستی مشخص بوده است که تضاد اساسی جامعه از زبان نیروهای اجتماعی معین و مشخص سخن می‌گوید و نه رأساً و مستقیماً. در واقع باید گفت که اگر تضاد اساسی رأساً و مستقیماً سخن بگوید، دیگر نمی‌تواند تضاد اساسی باشد. برعلاوه اگر تضاد اساسی بتواند رأساً و مستقیماً سخن بگوید، که نمی‌تواند، دیگر موجودیت و نقش نیروهای اجتماعی به کلی زاید و اضافی می‌گردد و این ممکن نیست. بنابراین این‌گونه تعیین تضاد عمده نادرست و رویزیونیستی و اساساً ایده‌آلیستی و متافیزیکی است.

لنین به صراحت گفته بود که در دوره سوسیالیستی هنوز پیروزی کی برکی قطعی و نهایی نیست و امکان احیای سرمایه داری وجود دارد. این در دوران استالین بود که جامعه سوسیالیستی شوروی به صورت نادرست یک جامعه فاقد تضادهای طبقاتی انتاگونیستی قلمداد گردید. اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در رابطه با تضاد عمده و وظیفه عمده، نه در انطباق با گفته صریح لنین بلکه تا حد معینی در انطباق با نادرستی‌های زمان استالین فرمول‌بندی گردیده است؛ نادرستی‌هایی که با شکل‌گیری، برپایی و پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین به درستی روی آن‌ها انگشت گذاشته شد و مورد نقد قرار گرفت. صحنه گذاشتن غیر مستقیم روی آن درستی‌ها توسط کنگره سرتاسری یازدهم حزب کمونیست چین هم‌سویی رویزیونیزم چینی و دگمارویزیونیزم خوجه بی را نشان می‌دهد.

هم‌چنان تکیه روی نقش حزب انقلابی پرولتاری در برپایی و پیش‌برد انقلاب در لنینیسم در تناقض با رویزیونیسم متبلور در اساس‌نامه مذکور قرار دارد.

در مائوئیسم، یا حتی در اندیشه مائوتسه‌دون، تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و کل تحلیل مائوئیستی از جامعه سوسیالیستی و در پیوند با آن‌ها شعارهای "انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید!" و "سرخ بودن و متخصص بودن"، کل تحلیل‌های مربوط به نقش روبنای سیاسی و فرهنگی در تکامل جامعه و عمده شدن آن در مراحل معینی از تحول و تکامل جوامع بشری و غیره و غیره، نشان‌دهنده تضاد عمیق و ماهوی با رویزیونیسم متبلور در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، مشخصاً تعیین تضاد عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در آن، است.

ب — قابل تعجب است که بعد از پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین، گذار مؤفّقانه به انقلاب سوسیالیستی، ساختمان سوسیالیزم و سپس راه اندازی، پیشبرد و مؤفّقیت‌های وسیع و عمیق انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین، در طول بیش‌تر از سه دهه، هنوز رشد ناکافی نیروهای مؤلده در چین به‌عنوان مشکل عمده و مبارزه برای رفع آن به‌عنوان وظیفه عمده مبارزاتی تعیین می‌گردد. آیا این گونه تعیین تضاد عمده و وظیفه عمده بدین معنا نیست که رویزیونیست‌ها در اساس با انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی و حتی انقلاب ۱۹۴۹ در چین مشکل دارند و آن دو را عامل عمده رشد ناکافی نیروهای مؤلده در طول بیش‌تر از سه دهه گذشته ارزیابی می‌کنند؟ بلی! درست همین گونه است و بلکه دید منفی آن‌ها نسبت به انقلاب و ادامه انقلاب در چین عمیق‌تر و وسیع‌تر نیز هست.

جناح رویزیونیست تحت رهبری لیوشاوچی، و مشخصاً شخص خودش، در حزب کمونیست چین پس از پایان جنگ مقاومت ضد جاپانی طرفدار تغییر شکل مبارزات حزب کمونیست چین از مبارزات مسلحانه و جنگی به مبارزات مسالمت‌آمیز و پارلمانی گردیدند و ضرورت ادامه جنگ خلق در چین را رد کردند و بدین ترتیب آن‌ها در واقع طرفدار انقلاب دموکراتیک نوین نه بلکه طرفدار انقلاب دموکراتیک تیپ کهن گردیدند.

پس از پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین جناح رویزیونیست‌ها، و مشخصاً شخص لیوشاوچی، در مخالفت با گذار سریع از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی قرار گرفتند.

اما پس از آن که این گذار نیز صورت گرفت آن‌ها رشد ناکافی نیروهای مؤلده در چین را به‌عنوان مشکل عمده و رفع آن تضاد یعنی تبدیل نیروهای مؤلده عقبمانده چین به نیروهای مؤلده پیشرفته مدرن را به‌عنوان وظیفه مبارزاتی عمده در کنگره سرتاسری هشتم حزب کمونیست چین تصویب کردند.

اما فیصله‌ها و تصاویر کنگره سرتاسری هشتم حزب کمونیست چین خیلی سریع در مواجهه با حرکت‌های مبارزاتی نظری و عملی جناح انقلابی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون قرار گرفت؛ ضرورت مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن شوروی در عرصه بین‌المللی پیش آمد و پیش رفت؛ ضرورت ساختمان سوسیالیزم با اتکاء به نیروی خود و بدون کمک "اتحادشوروی" مطرح گردید و روی دست گرفته شد و ضرورت جلوگیری از قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها در چین به‌میان آمد. سرانجام انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین به‌راه افتاد و پیش رفت و از بطن و متن آن تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا پرورش یافت. در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی، "خروش‌چفیزم چینی" و گردانندگان آن از مراجع قدرت به‌زیر کشیده شدند و سرنگون گردیدند و کنگره سرتاسری نهم حزب کمونیست چین این پیش‌روی‌های مبارزاتی را عمدتاً به‌صورت درست و اصولی جمع‌بندی کرد.

طرح کودتای لین پیائو، علیرغم شکست آن، و فشارهای روزافزون امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی بر چین زمینه مساعدی برای برگشت تعداد نسبتاً زیادی از رویزیونیست‌های تصفیه شده به حزب کمونیست و دولت چین به وجود آورد.

طراحان اصلی کودتای رویزیونیستی سال ۱۹۷۶ علیه جناح انقلابی "گروه چهار نفر" در واقع همین تصفیه شدگان دوران انقلاب کبیر فرهنگی بودند و همین‌ها هم طراحان اصلی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین بودند.

این‌ها در واقع در هر زمانی مخالف پیش‌روی انقلاب پرولتری به‌پیش بوده اند و مشکل عمده شان همیشه "عقب‌ماندگی" چین بوده است و مداوماً و در مراحل مختلف انقلاب همین موضوع را به‌عنوان تضاد عمده و رفع آن را به‌عنوان وظیفه عمده مطرح کرده بودند و نه تعمیق، گسترش و ادامه انقلاب را. اینها در واقع نمایندگان دموکراسی بورژوازی یا به بیان دقیق‌تر نمایندگان فاشیزم بوژوازی بودند که مدت‌ها با انقلاب چین هم‌راهی کردند و همین که پس از پیروزی کودتای ۱۹۷۶ قدرت به‌دست شان افتاد به‌سرعت مخالفت ذاتی شان با انقلاب پرولتری را به‌نمایش گذاشتند، سوسیالیزم را سرنگون نمودند و نه تنها سرمایه داری را در سکتورهای مختلف صنعتی، زراعتی و تجارتي به‌طور آشکار احیاء نمودند، بلکه در معامله‌گری تسلیم طلبانه با قدرت‌های امپریالیستی دروازه های کشور را چهار طاق به‌روی سرمایه‌های امپریالیستی باز گذاشتند و اقتصاد چین را عمیقاً و وسیعاً در اقتصاد مسلط سرمایه داری و امپریالیستی جهانی ادغام کردند. ولی ترجیح دادند که به‌پیروزی از رویزیونیزم مدرن شوروی، احیای سرمایه داری در چین را نیز رنگ و لعاب ظاهری کمونیستی یعنی رویزیونیستی بزنند.

۶ — در مورد خصوصیات جامعه سوسیالیستی:

«جامعه سوسیالیستی که در آن مالکیت بر وسایل [تولید] اجتماعی است، با برانداختن استثمار طبق (از هر کس به

قدر توانائیش و به هر کس به اندازه کارش) اعمال می‌گردد.»

«... در جریان نیم قرن گذشته و یا بیشتر از آن و مخصوصاً از زمان تأسیس و تکامل سیستم سوسیالیستی در یک سلسله کشورها صحت تئوری علمی سوسیالیسم ثابت شده است. تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است. سیستم سوسیالیستی خلقها را قادر می‌سازد تا مستقیماً آقای کشور خود شده به تدریج اندیشه و سنت کهنه را که در سیستم استثمار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید شکل یافته بدور

انداخته و به جای آن فهم کمونیستی را بالا برده، افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک را در صفوف شان پرورش دهند.»

«سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مولده متناسب با ضرورت مادی - معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده میتواند اعطا نماید. جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف را به پیش میراند تا به تدریج در تمامی جهان در مسیری که موافق به ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردم آنها است سوسیالیسم را به پیروزی برسانند.»

« حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح

عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.»

«تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ باید صورت بگیرد تا اعضای حزب و کتله های وسیع خلق با ایدئولوژی کمونیستی اشباع شوند، علیه ایدئولوژی های غیر پرولتری شدیداً مبارزه نمایند و ایده های عالی، مورال درست، معارف و مفهوم دسپلین را فراگیرند. حزب کمونیست چین خلق چین را در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری میکند. اقدام مؤثری که باید صورت بگیرد حمایت کامل از مردم است تا اداره سیاست دولت و جامعه و مدیریت فرهنگی و اقتصادی را برعهده گرفته و عناصری را که ضد سیستم سوسیالیستی سبوتاژ میکنند و آنهایی را که بطور فعال امنیت مردم را به خطر می اندازند ضربه محکم بزنند.»

«باید در جهت نیرومند ساختن ارتش آزادیبخش خلق و دفاع ملی تلاش زیاد صورت بگیرد تا کشور در مقابل تجاوز آماده مقاومت و درهم شکستن آن باشد.»

به این ترتیب سردمداران کودتای رویزیونیستی سال ۱۹۷۶ که پس از پیروزی کودتای شان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را خاتمه یافته اعلام کردند، در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین تمامی دستاوردهای آن انقلاب را نفی کردند و لذا ضرورت برپایی و پیشبرد چنین انقلاباتی را در آینده نیز نفی نمودند. تمامی خصوصیات مندرج در اساسنامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در مورد جامعه سوسیالیستی در ضدیت کامل با دستاوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین قرار دارد و دستاوردهای مذکور را نفی نموده است.

این مطالب مندرج در اساسنامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در مورد جامعه سوسیالیستی را با مطالب مندرج در اساسنامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین در مورد جامعه سوسیالیستی مقایسه می کنیم:

با نگاه مجدد به اساسنامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سرتاسری نهم و دهم حزب کمونیست چین و بررسی آن‌ها، که در سطور قبلی این نوشته دیدیم، می‌دانیم که خصوصیات جامعه سوسیالیستی در اساسنامه‌های تصویب شده در کنگره‌های مذکور، که زیاد از هم فرق ندارند، قرار ذیل است:

الف - جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی است.

ب - در سراسر این دوره تاریخی طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد.

پ - در سراسر این دوره تاریخی مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری موجود است.

ت - در سراسر این دوره دو خطر وجود دارد:

اول : خطر احیای سرمایه داری.

و

دوم : خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم.

ث - تضادهای جامعه سوسیالیستی را تنها با اتکاء به تیوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء به پراتیک تحت هدایت آن می‌توان حل نمود.

۶ - در شرایط سوسیالیزم جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری باید بارها و بارها به انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، که یک انقلاب سیاسی علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر است، دست زد.

اما خصوصیات جامعه سوسیالیستی در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین قرار ذیل است:

۱ - در جامعه سوسیالیستی مالکیت بر وسایل تولید اجتماعی است و طبق شعار "از هر کس به قدر توانایی اش و به هر کس به اندازه کارش" استثمار در آن برانداخته می‌شود.

۲ - سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مؤلده متناسب با ضرورت مادی- معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده می‌تواند اعطا نماید. حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.

۳ - تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است. سیستم سوسیالیستی خلق‌ها را قادر می‌سازد تا مستقیماً آقای کشور خود شده به تدریج اندیشه و سنت کهنه را که در سیستم استثمار و

مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تشکل یافته به دور انداخته و به جای آن فهم کمونیستی را بالا برده، افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک را در صفوف شان پرورش دهند. جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف را به پیش می‌راند تا به تدریج در تمامی جهان در مسیری که موافق به‌ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردم آن‌ها است سوسیالیسم را به پیروزی برسانند.

۴ - حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری می‌کند. تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ باید صورت بگیرد تا اعضای حزب و کتله‌های وسیع خلق با ایدئولوژی کمونیستی اشباع شوند، علیه ایدئولوژی‌های غیر پرولتری شدیداً مبارزه نمایند و ایده‌های عالی، مورال درست، معارف و مفهوم دسپلین را فراگیرند. حزب کمونیست چین خلق چین را در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری میکند.

۵ - اقدام مؤثری که باید صورت بگیرد حمایت کامل از مردم است تا اداره سیاست دولت و جامعه و مدیریت فرهنگی و اقتصادی را برعهده گرفته و عناصری را که ضد سیستم سوسیالیستی سبوتاژ می‌کنند و آن‌هایی را که به‌طور فعال امنیت مردم را به‌خطر می‌اندازند ضربه محکم بزنند. باید در جهت نیرومند ساختن ارتش آزادیبخش خلق و دفاع ملی تلاش زیاد صورت بگیرد تا کشور در مقابل تجاوز آماده مقاومت و درهم شکستن آن باشد.

به این ترتیب هیچ یک از خصوصیات شش گانه جامعه سوسیالیستی که در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین مطرح گردیده است، در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین به چشم نمی‌خورد.

خصوصیات پنج گانه ای را که این اساس‌نامه برای جامعه سوسیالیستی به‌طور مشخص در نظر گرفته است مختصراً بررسی می‌کنیم:

خصوصیت شماره اول:

درینجا دو موضوع قابل مکت است: یکی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و دیگری برانداخته شدن استثمار طبق شعار "از هرکس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش."

موضوع اول - مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید:

یک شیوه تاریخی مشخص اقتصادی شامل نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی است. نیروهای مؤلده در این شیوه

تولیدی تاریخاً مشخص نیروی کار و وسایل تولید در دو بخش ابزار کار و موضوع یا محمول کار است. مناسبات تولیدی در تمام شیوه‌های تولیدی تاریخاً مشخص شامل سه عنصر است: نظام مالکیت بر وسایل تولید، نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی و میزان سهم آن‌ها در تولیدات.

عنصر عمده در مناسبات تولیدی نظام مالکیت بر وسایل تولید است، زیرا اگر طبقه خاصی در جامعه مالکیت بر وسایل تولید را در اختیار داشته باشد، به‌طور قطع می‌تواند نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی و میزان سهم آن‌ها در تولیدات را تحت کنترل خود بگیرد و به‌نفع خود سازمان‌دهی نماید. اما مهم‌تر از همه این است که همین طبقه می‌تواند نیروی کار را نیز تحت کنترل و اداره خود بگیرد و در جهت منافع طبقاتی خود سازمان‌دهی کند. به عبارت دیگر همین طبقه می‌تواند کل نیروهای مؤلده را، علیرغم تمامی ظواهر حقوقی، در نهایت در اختیار داشته باشد و حسب منافع طبقاتی خود سازمان‌دهی نماید.

انقلاب پرولتری برای ساختمان سوسیالیسم در کشورهای جهان و پیش‌روی به‌طرف کمونیزم جهانی در قدم اول باید به‌خاطر برانداختن نظام استثمارگرانه، از طریق انقلاب سوسیالیستی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را بر اندازد و مالکیت بر وسایل تولید را اجتماعی نماید. در غیر آن قادر نخواهد بود نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی را فارغ از استثمار بسازد و نیز سهم نامساوی آن‌ها در تولیدات را مساویانه نماید.

اما تجربه تا کنونی تمامی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان نشان داده است که گام اول مبدل ساختن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت اجتماعی فقط از طریق برقراری مالکیت دولتی بر وسایل تولید در سکتورهای صنعتی و تجارتي و برقراری مالکیت جمعی گروه‌های محلی در سکتور زراعت ممکن و میسر است. مالکیت جمعی گروه‌های محلی نسبت به مالکیت دولتی عقب‌مانده تر است. بنابراین این نوع مالکیت نیز باید به مالکیت دولتی ارتقاء نماید تا در سراسر کشور مالکیت جمعی شکل واحدی به‌خود بگیرد.

ولی آیا مالکیت دولتی، ولو سوسیالیستی سرتاسری بر وسایل تولید، به‌مفهوم حقیقی کلمه و در تمامی ابعاد خود می‌تواند مالکیت اجتماعی تلقی گردد؟ بازهم تجارب تاریخی تمامی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان نشان داده و ثابت ساخته است که نخیر. مالکیت دولتی سرتاسری بر وسایل تولید فقط گام اول حرکت به‌طرف برقراری مالکیت اجتماعی حقیقی و همه‌جانبه بر وسایل تولید است. بنا به‌چند دلیل خیلی معین و مشخص:

اولاً هر نوع دولتی، چه دولت پرولتری و چه دولت بورژوازی یا نیمه فیودالی، دارای تشکیلات نظامی و اداری جداگانه از سایر بخش‌های جامعه است. بنابراین حتی در دولت پرولتری، مالکیت دولتی بر وسایل تولید و در کل بر مجموع نیروهای مؤلده، مالکیت واقعی همین بخش از جامعه بر وسایل تولید و در کل بر نیروهای مؤلده است و نه مالکیت حقیقی کل جامعه بر آن‌ها. درینجا فقط خط رهبری‌کننده حقیقی این دولت پرولتری می‌تواند معین

نماید که آیا این مالکیت دولتی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده می‌تواند گام اول برقراری مالکیت جمعی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده باشد یا نه؟

اگر خط رهبری کننده حقیقی این دولت، خط حرکت در جهت برداشتن گام به گام مناسبات استثمارگرانه به طرف مناسبات غیر استثمارگرانه یعنی حرکت از نظام استثمارگرانه به طرف نظام کمونیستی باشد، مالکیت چنین دولتی بر وسایل تولید و بر کل نیروهای مؤلده در مجموع، که باید مداوماً به طرف مالکیت اجتماعی حقیقی توسط خود همین دولت رهبری گردد، می‌تواند گام اول برقراری مالکیت حقیقی اجتماعی همه جانبه بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده باشد.

اما اگر خط رهبری کننده حقیقی این دولت، خط حرکت در جهت برداشتن گام به گام مناسبات استثمارگرانه به طرف مناسبات غیر استثمارگرانه یعنی حرکت از نظام استثمارگرانه به طرف نظام کمونیستی نباشد، می‌تواند گام اول برقراری مالکیت حقیقی اجتماعی همه جانبه بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده نباشد، به خصوص که مداوماً توسط خود همین دولت به طرف برقراری مجدد عمیق تر و وسیع تر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و کل نیروهای

مؤلده سوق داده شود.

بنابراین مالکیت دولتی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده در جامعه فقط به اعتبار خط رهبری کننده دولت می‌تواند گام اول مالکیت اجتماعی تلقی گردد و به ذات خود مالکیت اجتماعی حقیقی همه جانبه بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده در جامعه نیست.

وقتی خط رهبری کننده دولت سوسیالیستی اتحاد شوروی سابق از خط مارکسیستی-لنینیستی به خط رویزیونیستی مدرن خروشچفی مبدل گردید، دیگر دولت شوروی یک دولت سوسیالیستی نبود، ولو این که برای چند دهه کماکان سلطه مالکیت دولتی بر اقتصاد آن کشور باقی ماند. حتی در چین رویزیونیست پس از چهار دهه سلطه رویزیونیزم بر چین، کماکان سکتور دولتی، حداقل از لحاظ ظواهر حقوقی و قانونی، سکتور رهبری کننده کل اقتصاد چین تلقی می‌گردد. گذشته از آن در تاریخ جوامع باستانی آسیایی حتی مالکیت دولتی بر اقتصاد جامعه به صورت یک نظام شبه برده دارانه-شبه سرواژی وجود داشته است که به نام نظام آسیایی از آن نام برده شده است.

تا حال هیچ کشور سوسیالیستی در جهان، به شمول کشورهای سوسیالیستی سابق شوروی و چین، قادر نگردیده است حتی همین گام اول برقراری اعتباری مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده در جامعه یعنی دولتی ساختن تام و تمام وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده جامعه را مؤفقانه به اتمام برساند. در چین سوسیالیستی تا آخر، و حتی بعد از انقلاب فرهنگی، کمون های زراعتی، که در ملکیت جمعی گروه های محلی

زراعت پیشه قرار داشتند، نقش مسلط داشتند. در شوروی سوسیالیستی نیز کلخوزها در بخش زراعت، که در ملکیت جمعی گروه‌های محلی قرار داشتند، نیز تا آخر نقش نسبتاً مسلط داشتند.

تازه وقتی این گام اول بتواند مؤفقانه با اتمام برسد، خود ملکیت اجتماعی اعتباری بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده نمیتواند به‌تنهایی و بدون ارتباط با سایر عناصر شامل در مناسبات تولیدی ماهیت حقیقی و همه‌جانبه مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده را به‌ظهور برساند و به‌مالکیت اجتماعی حقیقی مبدل گردد.

درینجا است که موضوع نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی متباز می‌گردد و به‌عنصر عمده در تبدیل مالکیت جمعی اعتباری به‌مالکیت جمعی حقیقی مبدل می‌گردد. حتی در شرایطی که مالکیت دولتی عام‌و‌تام دولت پرولتری بر کل اقتصاد کشور از لحاظ حقوقی و قانونی برقرار شده باشد، رویزیونیست‌ها و رهروان راه سرمایه داری در حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی می‌توانند نقش واقعی کارگران در جریان تولید اجتماعی را در بخش‌های تحت رهبری شان، به‌این پیمان‌ها یا به‌آن پیمان‌ها، به‌یک نقش تحت استثمار مبدل سازند و ازین طریق وارونه سازی کل ماهیت اجتماعی اعتباری مالکیت دولتی بر اقتصاد را زمینه‌سازی کنند و ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون حزب، حتی در درون کمیته مرکزی حزب، و درون دولت سوسیالیستی را به‌وجود بیاورند.

اگر آن‌ها، رویزیونیست‌ها، به‌قدرت حاکم مبدل گردند، می‌توانند در قدم اول نقش کارگران را در جریان تولید اجتماعی به‌یک نقش تحت استثمار مبدل کنند و ازین طریق مالکیت دولتی بر کل اقتصاد کشور را نیز ماهیت بورژوایی ببخشند.

حالا فرض کنیم که این مرحله نیز مؤفقانه به‌اتمام برسد و تنها و روی‌هم‌رفته سهمیه‌بندی نامساویانه در تولیدات باقی باشد. در چنین حالتی از میان رفتن همین سهمیه‌بندی نامساویانه در تولیدات به‌عامل عمده برقراری مالکیت اجتماعی حقیقی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده موجود در جامعه مبدل می‌گردد. اگر این سهمیه‌بندی نامساویانه کماکان باقی باشد و مدت‌ها راکد بماند، می‌تواند گسترش و عمق یابد و خود به‌زمینه‌ای برای وارونه سازی نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی و مالکیت بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده موجود در جامعه مبدل گردد.

حتی با برداشته شدن تمامی این گام‌های پیش‌رونده در عرصه اقتصادی نمی‌توان مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم را به‌اتمام رساند، بلکه به‌اتمام رسیدن کامل این مرحله مستلزم برانداختن و محو کلیه تمایزات طبقاتی، برانداختن و محو کلیه مناسبات تولیدی زاینده تمایزات طبقاتی، مستلزم برانداختن و محو کلیه مناسبات اجتماعی مربوطه، منجمله ستم جنسیتی بر زنان و ستم ملیتی بر ملیت‌های تحت ستم، و محو کلیه افکار و اندیشه‌های مربوطه است و نه صرفاً برانداختن و محو مناسبات تولیدی زاینده تمایزات طبقاتی به‌صورت اعتباری و حتی حقیقی. تا زمانی که وظایف انقلابی کمونیستی در هر چهار عرصه مذکور به‌اتمام نرسیده باشد

نمی‌توان گذار از سرمایه داری به کمونیزم را خاتمه یافته و بی‌برگشت تلقی نمود و این کاری است که باید در مرحله سوسیالیزم به اتمام برسد. در واقع هر سطحی از بقایای مناسبات اجتماعی استثمارگرانه و ستم‌گرانه و هر سطحی از افکار و اندیشه‌های استثمارگرانه و ستم‌گرانه در جامعه به‌ذات خود سطح معینی از باقی‌مانده‌های تمایزات طبقاتی و مناسبات تولیدی استثمارگرانه و ظالمانه موجود در جامعه را انعکاس می‌دهد و می‌تواند برگشت وسیع‌تر و عمیق‌تر تمایزات و مناسبات مذکور را سبب گردد.

به‌همین جهت تجارب تمامی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان نشان داده و ثابت ساخته است که سوسیالیزم مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم است و نه مرحله اول کمونیزم. برعلاوه همین تجارب ثابت ساخته است که سوسیالیزم مرحله تاریخی بس طولانی ای را در برمی‌گیرد و در سراسر این مرحله تاریخی بس طولانی، طبقات و مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی وجود دارد و ضرورت به ادامه انقلاب و برپایی و پیش‌برد انقلابات فرهنگی متعدد موجود است.

بنابراین در طول این مدت خط استراتژیک پیش‌روی سوسیالیزم به‌طرف کمونیزم نمی‌تواند مبتنی بر عموم خلقی شدن حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی پیش‌برود، بلکه ماهیت پرولتری حزب کمونیست و ماهیت پرولتری دولت سوسیالیستی کماکان باید باقی بماند و پروسه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و به‌خاطر استحکام و گسترش بیش‌تر پایه‌های اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا در میان کارگران و زحمت‌کشان ادامه یابد و سرانجام زمانی که به‌مفهوم حقیقی کلمه در سطح کل جامعه عمق و گسترش یافت زمینه زوال عمومی و کلی دولت، و زمینه زوال عمومی و کلی نظام اقتصادی - اجتماعی به‌طور کلی مساعد گردد.

موضوع دوم - برانداخته شدن استثمار در سوسیالیزم:

بنا بر آنچه در مورد مرحله طولانی گذار از سرمایه داری به کمونیزم یعنی مرحله سوسیالیزم گفتیم، در طول این مرحله نمی‌توان به‌طور کامل و صد در صد ادعا نمود که استثمار از جامعه رخت بر بسته است، چرا که محو کامل و صد در صدی استثمار از جامعه مستلزم برانداختن و محو کامل هر چهار کلیت است و نه صرفاً یکی از آن‌ها، ولو مهم‌ترین شان. در واقع علیرغم ظاهر حقوقی و قانونی و علیرغم سلطه واقعی نظام سوسیالیستی غیر استثمارگرانه بر جامعه، هر چهار کلیت قابل برانداختن و محو نمودن به‌صورت غیر مسلط و غیر قانونی ولی به‌صورت واقعی به موجودیت و حیات خود به‌درجات مختلف در جامعه ادامه می‌دهند و به‌همان میزان، استثمار نیز به‌صورت واقعی، ولو به‌صورت غیر مسلط و غیر قانونی، و حتی قانونی مثل درجات مختلف معاشات در میان کارگران، تفاوت میان کار فکری و جسمی، تفاوت میان شهر و ده، تفاوت میان مناطق مختلف و ملیت‌های مختلف و تفاوت واقعی میان زن و مرد در عرصه فعالیت‌های مختلف اقتصادی، به‌موجودیت و حیات خود در جامعه ادامه خواهد داد، مگر این‌که در پروسه انقلاب مداوم و طولانی و با راه اندازی و پیش‌برد انقلابات متعدد فرهنگی به‌برانداختن و محو کامل بقایای متذکره پرداخت و به‌طور کامل ریشه کن شدن ساخت.

باید توجه داشت که محو استثمار به طور کلی در جامعه مستلزم برانداختن و محو کامل "حق بورژوازی" در جامعه است و شعار "از هر کس به قدر توانش و به هر کس بقدر کارش" در سوسیالیسم نیز در آخرین تحلیل مبتنی بر "حق بورژوازی" و سنجش ارزش کار با معیارهای بورژوازی است و در ذات خود عامل و حامل تفاوت و عدم تساوی میان انسان‌ها است. به همین جهت تا زمانی که این معیار در جامعه باقی باشد به همان میزان تفاوت و عدم تساوی متناسب با ناخالصی‌های استثمارگرانه در جامعه وجود خواهد داشت. محو عمومی و کامل استثمار از جامعه مستلزم تحدید پیهم کلیت "حق بورژوازی" و حرکت پیهم و انقلابی از نظام مبتنی بر "بهرکس به قدر کارش" به نظام "بهرکس به قدر نیازش" است و نه تقدیس و تکریم پیهم و تحکیم این اصل سوسیالیستی. استثمار و ستم فقط و فقط در جامعه کمونیستی به طور کامل از میان می‌رود.

موضوع مهم دیگر در هر دو زمینه، عمق و گستردگی بین‌المللی حرکت از سرمایه داری به کمونیزم است. گذار از سرمایه داری به کمونیزم پروسه‌ای نیست که در سطح این کشور یا آن کشور، ولو مهم ترین کشورهای جهان، به پایان برسد، بلکه باید این مرحله در سطح بین‌المللی به طور کلی، یعنی در سطح کل جهان، حل و فصل گردد. به قول مائوتسه دون:

«یا همه به کمونیزم می‌رسیم و یا هیچ‌کس.»

به همین جهت تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه انقلاب در سطح بین‌المللی را نیز در برمی‌گیرد و نمی‌تواند در برنگیرد؛ زیرا تا زمانی که امپریالیسم در سطح بین‌المللی و جهانی موجود باشد، «خطر براندازی، تخریب و تجاوز از طرف امپریالیسم علیه سوسیالیسم نیز وجود خواهد داشت و نمی‌تواند وجود نداشته باشد و این خطرات نیز به نوبه خود می‌تواند ناخالصی‌های عدم تساوی از قبیل ارتش دولتی حرفه‌یی و دایمی و استخبارات دولتی حرفه‌یی و غیره را در دولت‌های سوسیالیستی حفظ نماید. این جنبه از پروسه نیز طولانی، پیچیده و پر از فراز و نشیب و پیچ و خم خواهد بود، ولی در هر حال یک پروسه انقلابی و بخشی از پروسه ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری خواهد بود و نه یک پروسه غیر انقلابی و ضد انقلابی آرام و مسالمت آمیز.

درین مورد نیز تجارب تا کنونی ثابت ساخته است که همزیستی مسالمت‌آمیز و طولانی مدت میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی سرمایه دارانه، و هم‌چنان سایر مسالمت‌آمیزها، علیرغم تمامی فراز و نشیب‌ها و پیچ و خم‌های خود، از لحاظ استراتژیک توهم رویزبونیستی و ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی‌ای بیش نیست.

تا جایی که به پیش‌برد تاکتیکی همزیستی مسالمت آمیز ضروری و مفید با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی توسط دولت‌های سوسیالیستی مربوط است نیز باید توجه داشت که این تاکتیک‌های ولو ضروری و مفید نیز ناخالصیت‌های و عدم تساوی و حتی آشکارا استثمارگرانه و ستم‌گرانه بر دولت‌های سوسیالیستی را تحمیل می‌نماید. مثلاً سطح معینی از تجارت و در کل روابط اقتصادی خارجی و بین‌المللی میان کشورهای سوسیالیستی

و کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی نمی‌تواند وجود نداشته باشد. موجودیت این روابط در سطح بین‌المللی در واقع به این معنا است که نه تنها دولت‌های سوسیالیستی سهم معینی از استثمار طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی را دریافت می‌دارند، بلکه دولت‌ها و سرمایه داران کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی نیز به استثمار کارگران و زحمت‌کشان کشورهای سوسیالیستی می‌پردازند. همچنین است در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

بنابراین تا زمانی که امپریالیزم و ارتجاع در سطح بین‌المللی وجود داشته باشد، نمی‌توان از محو و براندازی مطلق نظام اقتصادی - اجتماعی استثمارگرانه و ستمگرانه در کشورهای سوسیالیستی سخن گفت. به همین دلیل است که پروسه گذار طولانی از سرمایه داری به کمونیزم نه تنها در سطح یکایک از کشورهای جهان بلکه در سطح بین‌المللی و جهانی نیز باید به صورت انقلابی و طی یک انقلاب مداوم پر فراز و نشیب و مملو از پیچ و خم باید طی گردد.

خصوصیت شماره دوم:

درین جا نیز دو موضوع قابل مکت است: یکی تعیین شدن تکامل سریع نیروهای مؤلده به عنوان هدف درجه اول

سوسیالیزم و دیگری رهبری خلق چین توسط حزب "کمونیست" برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی به عنوان هدف درجه اول در چین.

همان طوری که در سطور قبلی این نوشته گفتیم تیوری رویونیستی "رشد نیروهای مؤلده" به عنوان هدف درجه اول سوسیالیزم، ترجیح‌بند عمومی فرمول‌بندی‌های رویونیستی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری

یازدهم حزب "کمونیست" چین است. بنابراین لازم است در مورد این تیوری کمی مکت کنیم.

تیوری رویونیستی "رشد نیروهای مؤلده" در اساس مبتنی بر دیدگاه و متود اکونومیستی است. این دیدگاه و متود میان نظام اقتصادی در مجموع، و زیر بنای مناسبات تولیدی به طور خاص، و روبنای ایدیولوژیک - سیاسی یک رابطه متافیزیکی یک طرفه برقرار می‌نماید، بدین معنا که بطور همیشگی و دایمی و کاملاً یک‌جانبه، نظام اقتصادی در مجموع، و زیربنای مناسبات تولیدی بطور خاص، را عمده و روبنا را غیرعمده دانسته و روبنا را دایماً دنباله‌رو و تابع مطلق نظام اقتصادی، و به ویژه زیربنای مناسبات تولیدی، قلم‌داد می‌نماید. در حالی که برعکس رابطه میان نظام اقتصادی، و به ویژه زیر بنای مناسبات تولیدی، و روبنای ایدیولوژیک - سیاسی یک رابطه دیالکتیکی، مبتنی بر وحدت اضداد و یک رابطه متقابل است. تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی یعنی تضاد در نظام اقتصادی هر جامعه ای تضاد اساسی آن جامعه را تشکیل می‌دهد.

زمانی که این تضاد در یک جامعه به‌مقام انتاگونیزم برسد، نیروهای مؤلده نوین از زبان نیروهای اجتماعی نوین علیه مناسبات کهنه و قابل سرنگون شدن و منسوخ شدن حرف می‌زند. در چنین حالتی مبارزه نیروهای مؤلده نوین علیه مناسبات تولیدی کهنه شده در روبنای ایدیولوژیک- سیاسی متمرکز می‌گردد و ایجاد تحول انقلابی در روبنای ایدیولوژیک- سیاسی به‌موضوع عمده در جامعه مبدل می‌گردد. دلیلش این است که فاکتور انسانی نیروهای مؤلده یا نیروی کار زنده به‌طور عموم عامل عمده در میان بخش‌های مختلف نیروهای مؤلده (نیروی کار و وسایل تولید شامل ابزار کار و محمول یا موضوع کار) را تشکیل می‌دهد. در چنین حالتی در واقع در سطح جامعه وسایل تولید نیز از زبان نیروی کار سخن می‌گوید.

بنابراین در شرایط انقلابی، نیروهای مؤلده نوین از زبان نیروهای اجتماعی پیش‌رو و مناسبات تولیدی کهنه شده از زبان نیروهای اجتماعی ارتجاعی سخن می‌گویند. به‌عبارت دیگر درین مقطع، عمده شدن روبنای ایدیولوژیک سیاسی نسبت به‌زیربنای مناسبات تولیدی در واقع متباز شدن اجتماعی نیروهای مؤلده نوین و تحول طلب در روبنای ایدیولوژیک- سیاسی انقلابی است.

در واقع در هر شرایطی نیروهای مؤلده انعکاس اجتماعی خود را در روبنای ایدیولوژیک- سیاسی یا در نیروهای اجتماعی دارد. چنان‌چه در شرایطی که تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی به‌مقام انتاگونیزم نرسیده باشد و هم‌گونی در مناسبات میان آنها عمده باشد، تضاد میان نیروهای اجتماعی پیش‌رو و نیروهای اجتماعی ارتجاعی نیز به‌مقام انتاگونیزم نمی‌رسد.

وقتی تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی به‌مقام انتاگونیزم رسید، تضاد میان نیروهای اجتماعی پیش‌رو و خواهان تحول بنیادی در مناسبات تولیدی و نیروهای اجتماعی ارتجاعی حافظ و نگهبان مناسبات تولیدی کهن به‌مقام انتاگونیزم می‌رسد و تحول بنیادی در روبنای سیاسی جامعه، که حافظ و نگهبان مناسبات تولیدی کهن است، از طریق سرنگونی نظام سیاسی کهن و ایجاد نظام سیاسی انقلابی، به‌ضرورت عمده اجتماعی مبدل می‌گردد و قبل از همه انقلاب سیاسی به‌وقوع می‌پیوندد.

قدرت سیاسی انقلابی، مناسبات تولیدی کهن را سرنگون می‌سازد و به‌جای آن مناسبات تولیدی انقلابی نوین و متناسب با نیروهای مؤلده نوین را برقرار می‌سازد. بدین ترتیب راه برای رشد نیروهای مؤلده نوین، که تحت شرایط مناسبات تولیدی کهن به‌ضیق‌النفس افتاده بود، باز می‌گردد و نیروهای مذکور جهش وار به‌رشد خود ادامه می‌دهد.

البته این امکان وجود دارد که قدرت انقلابی حاکم در برقراری مناسبات تولیدی انقلابی نوین دچار اشتباه زیاده‌روی و اندازه‌نگه‌نداشتن گردد و برای برقراری مناسبات تولیدی انقلابی نوین بسیار بیش از حد لزوم و غیر متناسب با نیروهای مؤلده موجود در جامعه بکوشد. مسلم است که این زیاده‌روی باعث رشد نیروهای مؤلده نوین نمی‌گردد بلکه باعث وارد آمدن ضرباتی به آن می‌گردد. هم‌چنان عوامل دیگری از قبیل جنگ، ضرورت‌های آن و

خسارات و تلفات آن می‌تواند باعث افت نیروهای مؤلده در جامعه گردد و قدرت سیاسی انقلابی را وادار به عقب‌نشینی در سطح مناسبات تولیدی گرداند.

مثلاً سیاست‌های اقتصادی دوران کمونیزم جنگی در شوروی که از روی ناگزیری و در مقابله با ارتش‌های سفید و مداخلات جنگی قدرت‌های امپریالیستی روی دست گرفته شده بود بعد از شکست ارتش‌های سفید و مداخلات جنگی قدرت‌های امپریالیستی لغو گردید، زیرا متناسب با نیروهای مؤلده موجود در زمان بعد از کمونیزم جنگی در جامعه شوروی نبود. قدرت سیاسی انقلابی ناگزیر گردید در سطح مناسبات تولیدی عقب‌نشینی نماید و سیاست اقتصادی نوین (نیپ) را در پیش بگیرد. این سیاست اقتصادی نوین چیز دیگری نبود جز عقب‌نشینی مؤقتی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه و اجازه دادن به فعالیت‌های تشبثات خصوصی سرمایه دارانه. اما قدرت سیاسی انقلابی تحت رهبری لنین این عقب‌نشینی را به نام پیش‌روی سوسیالیزم جا نزد و آشکارا به عنوان یک عقب‌نشینی به آن اعتراف کرد تا در فرصت مناسب دوباره به پیش‌روی بپردازد.

اما سیاست‌های اقتصادی رویزیونیستی عقب‌نشینی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه را رشد و انکشاف سوسیالیزم جا می‌زند و آن را پیروزی و ارتقا می‌نامد. در واقع وقتی در جامعه سوسیالیستی این موضوع مطرح می‌گردد که مناسبات تولیدی نسبت به نیروهای مؤلده موجود در جامعه بسیار پیشی جسته است و لازم است که رشد نیروهای مؤلده در دستور کار قرار بگیرد، در واقع عقب‌نشینی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه طلب می‌گردد. مثلاً وقتی در کنگره یازدهم حزب "کمونیست" چین رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفه عمده در چین معین گردید، عقب‌نشینی وسیع و عمیق به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه در تمامی سکتورهای اقتصادی (زراعتی، صنعتی و تجارتي) چین به وقوع پیوست و هر دم گسترده‌تر و عمیق‌تر گردید. در واقع باید گفت که از لحاظ عملی این عقب‌نشینی در سطح سیاسی هم‌زمان با پیروزی کودتای رویزیونیستی به وقوع پیوست و از لحاظ اقتصادی نیز از همان زمان شروع گردید. تصویب اساس‌نامه رویزیونیستی در کنگره یازدهم حزب "کمونیست" چین در واقع تئوریزه کردن اساس‌نامه‌یی این پراتیک از قبل آغاز یافته بود.

فیصله کنگره هشتم حزب کمونیست چین در مورد رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفه عمده مبارزاتی در چین نیز در واقع در چنین مسیری صورت گرفت. اما از آن جایی که تعیین این وظیفه عمده از یک طرف تحت تأثیر کمبودات تیوریکی و پراتیکی جنبش کمونیستی بین‌المللی و در فقدان دستاوردهای مائوئیستی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین تیوریزه شده بود و از طرف دیگر زود جلو گسترش و پیش‌رفت آن گرفته شد و بر علاوه در غیاب پیروزی یک کودتای رویزیونیستی اتخاذ شده بود، نتوانست از لحاظ تیوریکی و پراتیکی عمق و گسترش یابد. برعکس مبارزه بین‌المللی کمونیستی علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و سپس انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی براه افتاد و در نتیجه به جای عقب‌نشینی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه، پیش‌روی در مسیر تعمیق و گسترش مناسبات تولیدی سوسیالیستی ادامه یافت.

در واقع رویزیونیسم کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین عبارت است از عقب‌نشینی به طرف مناسبات تولیدی سرمایه‌دارانه تحت نام پیش‌روی در جاده سوسیالیسم و سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی. در حالی که سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی چیز دیگری نیست جز سطح عالی مناسبات تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مؤلده سوسیالیستی متناسب با آن. بالاتر از آن، رویزیونیست‌های مدرن شوروی این عقب‌نشینی به طرف مناسبات تولیدی سرمایه‌دارانه را حتی آغاز مناسبات کمونیستی در شوروی جا زدند.

خصوصیت شماره سوم:

درین جا پذیرفته می‌شود که تکامل و پیش‌رفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است، اما به دو دلیل

کاملاً متفاوت از دلایل مطرح شده در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین.

در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، سوسیالیسم دوره تاریخی بس طولانی دانسته می‌شود که عوامل آن از لحاظ داخلی وجود طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه داری در کشور و در سطح بین‌المللی وجود امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و ضرورت مبارزه انقلابی پرولتری طولانی علیه هر دو عامل است.

اما در اساس‌نامه رویزیونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، عوامل طولانی شدن تکامل و پیش‌رفت سیستم سوسیالیستی: یکی ضرورت دور انداختن تدریجی اندیشه و سنت کهنه و بالا بردن تدریجی فهم کمونیستی و پرورش تدریجی افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک در صفوف خلق‌ها است و دیگری هم‌جا باز کردن تدریجی جنبش سوسیالیستی در تمامی جهان موافق به‌ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردمان کشورهای مختلف و پیروزی تدریجی سوسیالیسم در آن کشورها.

در واقع دور انداختن اندیشه و سنت کهنه و بالابردن فهم کمونیستی و پرورش افکار مشترک و دسپلین مشترک در صفوف خلق‌ها در اندیشه مائوتسه دون یا مائوتیسم نیز مطرح است، اما راه تحقق آن به‌صورت عمده نه از طریق رشد و انکشاف تدریجی سوسیالیسم در داخل کشورهای سوسیالیستی بلکه از طریق انقلابات متعدد فرهنگی در آن کشورها است.

برعلاوه‌جا باز کردن جنبش سوسیالیستی در تمامی کشورهای جهان موافق به‌ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردمان کشورهای مختلف در اندیشه مائوتسه دون یا مائوتیسم نیز مطرح است، اما راه تحقق آن به‌صورت عمده نه از طریق رشد و انکشاف تدریجی جنبش سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان، بلکه از طریق پیش‌برد مبارزات پرولتری ضد بورژوازی امپریالیستی برای پیروزی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و

سرمایه داری، پیش‌برد مبارزات آزادی‌بخش ملی ضد امپریالیستی و مبارزات دموکراتیک نوین برای پیروزی انقلابات دموکراتیک‌نویین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و پیش‌برد مبارزات کشورهای سوسیالیستی، در صورت موجودیت، علیه کشورهای امپریالیستی و کل نظام امپریالیستی در جهان دانسته می‌شود.

این موضوع که درین جا تکامل و پیش‌رفت سوسیالیزم هم در داخل کشورها و هم در سطح بین‌المللی یک جریان طولانی تدریجی ضد انقلابی یا حداقل غیر انقلابی، مسالمت‌آمیز و تدریجی قلم‌داد گردد، دارای یک جنبه دیگر نیز می‌باشد و آن همزیستی مسالمت‌آمیز با نظام امپریالیستی در سطح بین‌المللی برای طولانی مدت و به‌عنوان یک امر استراتژیک است که در بطن خود تمامی "مسالمت‌آمیزهای خروشچفی" را در بر دارد.

خصوصیت شماره چهارم:

درین جا وظایف اصلی حزب کمونیست چین در رهبری خلق چین عبارت‌اند از:

اول - رهبری خلق چین برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی در جریان ساختمان سوسیالیزم.

و

دوم - رهبری خلق چین برای کار در جهت سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی.

برعلاوه تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ پیش‌شرط عمده تکامل ایدیولوژیکی، فرهنگی و تشکیلاتی حزب و توده‌ها نمایانده می‌شود.

هم‌چنان رهبری خلق چین در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق به‌عنوان وظیفه اصلی سیاسی حزب "کمونیست" چین تعیین می‌گردد.

درین جا نیز در قدم اول کار در جهت سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی نسبت به کار در جهت سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی ازجحیت مطلق، دایمی و یک‌جانبه دارد. قدر مسلم است که پایه‌های مادی هر تمدنی، من جمله تمدن سوسیالیستی، اساس و زیربنای آن تمدن را می‌سازد. اما رابطه میان زیربنا و روبنا را نباید مطلقاً یک‌جانبه و یک‌طرفه دانست و روبنا را در تابع مطلق، دایمی و اتوماتیک زیربنا به حساب آورد. چنین محاسبه‌ای مبتنی بر دید اکونومیستی است و نه دید ماتریالیستی دیالکتیکی.

هدف اساسی برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین چه بود؟ هدف فوری و عاجل این انقلاب سرنگونی ستاد فرماندهی بورژوازی در درون حزب کمونیست چین و دولت چین و جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین بود. اما هدف اساسی آن ایجاد تحول در جهان‌بینی حزب و توده‌ها بود. به عبارت دیگر هدف اساسی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین ایجاد تحول در جهان‌بینی حزب و توده‌ها یعنی تحکیم و گسترش تمدن معنوی

سوسیالیستی بود. در واقع به همین جهت بود که انقلاب مذکور علیرغم این که در نهایت یک انقلاب سیاسی علیه بورژوازی بود، به نام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی خوانده شد، زیرا در آن زمان در چین پیش‌برد انقلاب در سطح فرهنگی به‌وظیفه عمده حزب کمونیست چین، دولت انقلابی چین و توده‌های مبارز چین تبدیل شده بود.

ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ می‌تواند پیش‌شرط مقدماتی روبنایی تکامل ایدئولوژیکی، فرهنگی و تشکیلاتی حزب و توده‌ها باشد. اما پیش‌شرط اساسی و پیش‌شرط عمده آن نمی‌تواند باشد. در یک کشور سوسیالیستی، پیش‌شرط اساسی تکامل در حال تعمیق و گسترش ایدئولوژیکی، فرهنگی و تشکیلاتی حزب و توده‌ها وجود حقیقی نظام سوسیالیستی، و نه وجود رویزیونیستی آن، و پیش‌شرط عمده آن ادامه انقلاب سوسیالیستی یعنی ادامه پیش‌روی به‌طرف کمونیزم تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.

وظیفه اصلی سیاسی حزب کمونیست در یک کشور سوسیالیستی چیست؟ در یک کلام، ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و برای استحکام و گسترش پایه‌های دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم در سطح کل جامعه یعنی پیش‌روی مداوم به‌طرف نظام کمونیستی. به‌طور مشخص، دیکتاتوری دموکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا در دوره انقلاب دموکراتیک نوین است. وقتی این دوره از انقلاب پایان یافت و گذار به انقلاب سوسیالیستی صورت گرفت، دیگر وجود دیکتاتوری دموکراتیک خلق مفهومی ندارد و شکل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا رأساً همان دیکتاتوری پرولتاریا است و نه دیکتاتوری دموکراتیک خلق که وحدت کارگران و دهقانان پایه اجتماعی اساسی آن را تشکیل می‌دهد. پس از گذار به انقلاب سوسیالیستی زحمت‌کشان شاغل در بخش دولتی سکتور زراعت به کارگران کشاورزی بدل می‌شوند و زحمت‌کشان شاغل در کمون‌های زراعتی نیز باید در مسیر تبدیل شدن به کارگران کشاورزی قرار بگیرند، یعنی کمون‌های زراعتی باید در مسیر تبدیل شدن عمومی به فارم‌های زراعتی دولتی هدایت شوند. در چنین حالتی تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق در نهایت دو امر متناقض و نافی همدیگر هستند و نه هم‌سو و هم‌جهت. تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق مستلزم حفظ و تحکیم درازمدت موقعیت دهقانی و حداقل نیمه دهقانی زحمت‌کشان شاغل در سکتور زراعت است، در حالی که تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی در نهایت قبل از همه مستلزم تکمیل عمومی پایه مادی اقتصادی و طبقاتی سیستم سوسیالیستی در تبدیل شدن عمومی زحمت‌کشان زراعت پیشه به کارگران بخش کشاورزی است.

طبعاً تا زمان تکمیل این پروسه، تحکیم اتحاد کارگران و دهقانان و مردم کلیه ملیت‌های کشور در دستور کار قرار خواهد داشت، ولی این نمی‌تواند به مفهوم تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق باشد، بلکه به مفهوم گذار برنامه‌ریزی شده به‌طرف تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی خواهد بود.

می‌توان گفت که حفظ نام "جمهوری خلق چین" برای کشور سوسیالیستی چین، حتی در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، نمی‌توانست خالی از اشکال باشد. مائوتسه‌دون زمانی گفته بود که شاید انقلاب فرهنگی

بعدی در مبارزه علیه ستم بر زنان برپا گردد. آیا می‌توان گفت که شاید یکی از انقلابات فرهنگی بعدی در چین سوسیالیستی، اگر باقی می‌ماند، می‌توانست روی تبدیل نام "جمهوری خلق چین" به "جمهوری سوسیالیستی چین" باشد؟

ادعای دموکراسی عالی سوسیالیستی توسط رویونیست‌های بر سر قدرت در چین که برای تصرف غاصبانه و عمومی قدرت سیاسی به کودتای آشکار و خونین علیه جناح انقلابی حزب و سرکوب‌گری‌های نظامی چند ساله علیه مقاومت کنندگان گاردهای سرخ اقدام کردند، در عمل دارای ترجمه و تفسیر فاشیستی بورژوازی بود و همین ماهیتش تا حال نیز باقی مانده است. چنانچه همین ماهیت فاشیستی "دموکراسی عالی سوسیالیستی" مورد ادعای رویونیست‌های بر سر قدرت در چین، چندین سال بعد از کودتا نیز خود را در یک سطح خیلی وسیع و آشکار اجتماعی در سرکوب نظامی خونین اعتراضات چندین میلیونی میدان تیان‌مین نشان داد.

"دموکراسی عالی سوسیالیستی" و "تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق" نیز نسبت به هم متناقض هستند؟ چرا باید "دموکراسی عالی" صفت سوسیالیستی داشته باشد و "دیکتاتوری" صفت دموکراتیک خلق یا صفت شکل اولیه دیکتاتوری پرولتاریا در کشوری مثل چین و نه صفت شکل پیشرفته دیکتاتوری پرولتاریا؟ این تناقض نیز وجه دیگری از فاشیسم (دیکتاتوری آشکار بورژوازی) رویونیست‌های بر سر قدرت در چین را نشان می‌دهد.

خصوصیت شماره پنجم:

درین جا دو خطر اصلی برای جامعه "سوسیالیستی" معین و مشخص گردیده اند:

خطر اول: سبوتاژ علیه سیستم سوسیالیستی و به خطر انداخته شدن امنیت مردم توسط عناصر ضد سوسیالیستی و ضد امنیت به عنوان خطر داخلی.

خطر دوم: تجاوز خارجی به عنوان خطر خارجی.

بدین ترتیب در واقع واضحاً خطر احیای سرمایه داری به خطر سبوتاژ علیه سیستم سوسیالیستی و به خطر انداخته شدن امنیت مردم توسط عناصر، و نه طبقات و نیروهای سیاسی، ضد سوسیالیستی و ضد امنیت تقلیل یافته است. گو اینکه خطر احیای سرمایه داری اصلاً نمی‌تواند دیگر وجود داشته باشد، چرا که خودشان در واقع همان احیاءکنندگان سرمایه داری هستند. موضوعی که در واقع درین جا مطرح است نفی کامل شکل‌گیری «ستاد فرماندهی بورژوازی» در درون حزب و مشخصاً در درون کمیته مرکزی حزب و هم‌چنان در بیرون از حزب توسط اساس‌نامه رویونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین است. بنابراین آنچه باقی می‌ماند فقط عناصر سبوتاژ کننده سوسیالیسم و برهم‌زننده امنیت مردم است.

همچنان خطر براندازی، تخریب و تجاوز توسط امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم به خطر تجاوز خارجی صرف تقلیل یافته است و راه درهم شکستن آن نیز نیرومند ساختن ارتش آزادی‌بخش خلق (ارتش دایمی دولتی) و دفاع به اصطلاح ملی وانمود شده است.

وجهی از ترجمه و تفسیر عملی این نیرومند سازی ارتش دایمی دولتی و دفاع به اصطلاح ملی، سرکوب خونین و قهری قطعات مسلح مردمی گاردهای سرخ و ازین طریق انحلال عمومی سیاست تسلیح عمومی سیاست نظامی زمان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که مدت چند سال دوام نمود و منجر به نابودی کامل گاردهای سرخ و یکه‌تازی کامل ارتش دایمی دولتی در عرصه نظامی چین رویونیست گردید.

خطر تجاوز خارجی در آن زمان در قبال چین فقط می‌توانست تجاوز خارجی امپریالیستی از جانب امپریالیسم امریکا و یا سوسیال امپریالیسم شوروی باشد و نه مثلاً خطر تجاوز از جانب مغولستان، هند، پاکستان، افغانستان، ویتنام، لاوس و سایر هم‌سایه‌های چین. بنابراین طرح موضوع به این صورت یعنی به صورت عام از تجاوز خارجی صحبت کردن فقط به منظور کم‌رنگ ساختن مبارزه و مقاومت علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مطرح گردیده است.

برعلاوه محدود ساختن تجاوز خارجی بالای چین به تجاوز خارجی صرف و دفاع ملی در قبال آن، نادیده گرفتن تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی در آن زمان بوده است. در واقع امکان تجاوز امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی علیه چین سوسیالیستی در آن زمان تنها ناشی از تضاد میان امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها از یک طرف و چین از طرف دیگر به عنوان یک کشور و ملت تحت ستم نبود، بلکه در عین حال ناشی از تضاد میان دو نظام نیز بود. نادیده گرفتن کامل تضاد دوم در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در واقع بدین معنا است که رویونیست‌های بر سر قدرت در چین به صورت غیر مستقیم اعتراف می‌کنند که دیگر موجودیت چنین تضادی را به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جهانی قبول ندارند و این در حقیقت به صورت غیر مستقیم جز اعتراف به عدم موجودیت نظام سوسیالیستی به عنوان یک نظام انتاگونیستی علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در چین چیز دیگری بوده نمی‌تواند.

بنابراین موضوع صرفاً این نیست که اساس نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، این یا آن فرمول‌بندی اساس نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب (فرمول‌بندی‌های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین) در مورد سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی را تغییر داده و به فرمول‌بندی‌های رویونیستی مبدل ساخته است. بلکه موضوع این است که دید کلی اساس نامه‌های مذکور در مورد خصوصیات سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی را بنیاداً تغییر داده است.

۷ - در مورد سه جنبش عظیم انقلابی:

در مورد سه جنبش عظیم انقلابی در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین گفته شده است:

«تمام حزب باید پرچم سرخ کبیر مارکسیسم-لنینیسم-مائوتسه دون اندیشه را برافراشته نگهداشته، صدها میلیون نفر مردم ملیتهای سراسر کشور را رهبری کند تا سه جنبش عظیم انقلابی- مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی- را همچنان گسترش دهند...»

درین مورد در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین واضح‌تر گفته شده است که:

«حزب باید به طبقه زحمتکش اتکاء کند، اتحاد کارگر، دهقان را تحکیم بخشد و مردم کلیه ملیتهای کشورمان را در تداوم بخشیدن به سه جنبش عظیم انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه بخاطر تولید و آزمونهای علمی رهبری کند.»

در ادبیات عمومی حزب کمونیست چین و همچنان در آثار مائوتسه‌دون، زمانی که از سه عرصه پراتیک اجتماعی عمومی انسان‌ها یاد می‌گردد، به صورت:

«سه عرصه پراتیک اجتماعی یعنی مبارزه برای تولید، مبارزه طبقاتی و آزمون‌های علمی»

بیان می‌شود.

ولی مادامی که از سه جنبش عظیم انقلابی یاد می‌گردد، به صورت:

«سه جنبش عظیم انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمون‌های علمی»

بیان می‌گردد.

درین جا لازم است که کمی در مورد این که چرا مجموعه همین سه عنصر گاهی به نام «سه عرصه پراتیک اجتماعی» و گاهی به نام «سه جنبش عظیم انقلابی» یاد می‌گردد و برعلاوه چرا در فرمول‌بندی اول «مبارزه برای تولید» و در فرمول‌بندی دوم «مبارزه طبقاتی» اولویت داده می‌شود؟

جواب مختصر سؤال اول این است که: سه عرصه پراتیک اجتماعی عمومی انسان‌ها همین سه عرصه مبارزه برای تولید، مبارزه طبقاتی و آزمون‌های علمی است؛ که در آن مبارزه برای تولید به عنوان پایه مادی زندگی اجتماعی اساس و پایه مادی اجتماعات انسانی را تشکیل می‌دهد و در تمامی شیوه‌های تولیدی تاریخاً معین از اولویت برخوردار است و پس از آن مبارزه طبقاتی و سپس آزمون‌های علمی مهم هستند.

جواب مختصر سؤال دوم این است که: وقتی تضاد بین نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی در یک شیوه تولیدی تاریخاً معین به مقام انتاگونیزم برسد، نه تنها سه عرصه پراتیک اجتماعی به شکل سه جنبش عظیم انقلابی یعنی انقلاب تولیدی، انقلاب سیاسی و انقلاب علمی تبارز می نمایند، بلکه درین مقطع مبارزه طبقاتی انقلابی یعنی انقلاب سیاسی به خاطر برداشتن نیروی اجتماعی مدافع مناسبات تولیدی کهن از جلو انقلاب اجتماعی اولویت و عمدگی می یابد و انقلاب تولیدی و انقلاب علمی بر محور آن پیش برده می شوند.

از آن جایی که در مطابقت با دید مائوئیستی، سوسیالیزم دوره گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیزم است، ولو این که این دوره یک دوره بس طولانی باشد، سراسر این دوره از ابتدا تا انتها، دوره ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دوره پیش برد «سه جنبش عظیم انقلابی» (مبارزه طبقاتی انقلابی، مبارزه تولیدی انقلابی و آزمون های انقلابی علمی) بر محور و عمدگی مبارزه طبقاتی انقلابی است.

درین مرحله شعار «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» نشان دهنده عمدگی انقلاب و تابعیت افزایش تولید از آن است. هم چنان درین مرحله شعار «سرخ بودن و متخصص بودن» نشان دهنده عمدگی انقلابی بودن نسبت به تخصص علمی داشتن (متخصص بودن در آزمون های علمی) است.

اما رویزیونیزم مبتنی بر اکونومیزم بورژوایی در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، هیچ اشاره ای به «سه جنبش عظیم انقلابی» ندارد، چه رسد به این که روی عمدگی و اولویت مبارزه طبقاتی اتکاء نماید.

همان طوری که در مباحث قبلی بررسی از این اساس نامه دیدیم، دید اکونومیستی بورژوایی آن، در سراسر دوره سوسیالیزم، به طور مداوم و پیوسته به رشد نیروهای مؤلده اولویت و عمدگی می دهد و آشکارا می گوید که در نظام "سوسیالیستی" چین، تضاد طبقاتی دیگر تضاد عمده نیست و لذا پیش برد مبارزه طبقاتی نیز دیگر وظیفه عمده نمی باشد.

برعلاوه مطابق به دید اکونومیستی بورژوایی اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین «مبارزه برای تولید» نیز به عنوان یک «جنبش عظیم انقلابی» در نظر گرفته نمی شود، بلکه به عنوان یک پروسه آرام و تدریجی مدنظر قرار می گیرد و راه پیش برد آن نیز از طریق صدور تکنالوژی از کشورهای امپریالیستی از طریق صدور سرمایه های تولیدی سرمایه دارانه امپریالیستی و فعالیت های تولیدی ضد انقلابی یا حداقل غیر انقلابی جستجو می گردد.

علاوتاً آزمون های علمی نیز به عنوان یک «جنبش انقلابی عظیم» مدنظر قرار نمی گیرد و راه پیش برد آن نیز عمدتاً از طریق دانش وارداتی از کشورهای امپریالیستی و فعالیت ها و پژوهش های علمی آرام و تدریجی جستجو می گردد.

بنابراین هر سه «جنبش عظیم انقلابی» در دورهٔ بس طولانی گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیزم (دورهٔ سوسیالیزم) به سه پروسهٔ آرام و تدریجی و ضد انقلابی، یا حداقل غیر انقلابی، مبدل می‌گردد که در آن سیاستمداران طبق معمول امور سیاسی را رهبری کرده و حکومت می‌کنند؛ مدیران و متخصصین اقتصادی طبق معمول امر تولید را رهبری می‌کنند و دانش‌مندان نیز طبق معمول به فعالیتها و پژوهش‌های علمی شان ادامه می‌دهند. در نتیجه در قدم اول تضاد بین اقلیت حکومت کنندگان و اکثریت تحت حکومت، تضاد بین اقلیت مدیران و متخصصین اقتصادی و کارگران یعنی تضاد میان کار فکری و کار جسمی در عرصهٔ تولید، و تضاد بین دانش‌مندان و مردم عادی در سطح کل جامعه هم‌چنان ادامه می‌یابد و سیر تکامل انقلابی جامعه به طرف تحدید روز افزون این تضادها متوقف می‌گردد. اما این توقف و بی‌حرکتی نمی‌تواند مدت‌های مدید دوام نماید، بلکه به سرعت برگشت به عقب آغاز می‌گردد و این تضادها به صورت روز افزون تعمیق و گسترش می‌یابند.

این چنین است که ۴۱ سال پس از کودتای رویزیونیستی علیه جناح انقلابی حزب کمونیست چین و ۳۵ سال بعد از زمان تدویر کنگرهٔ رویزیونیستی سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در سال ۲۰۱۷، می‌بینیم که اقتصاد کشور سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه‌دون به دومین اقتصاد امپریالیستی - در شکل اقتصاد سوسیال امپریالیستی - مبدل شده است، در حالی که اقلیت حاکم رویزیونیست هم‌چنان به تحکیم حکومت شان ادامه می‌دهند و زحمت‌کشان میلیاردی چینی به موقعیت یکی از تحت استثمارترین زحمت‌کشان جهان سقوط کرده اند.

۸ — در مورد انترناسیونالیزم پرولتری و سیاست بین‌المللی:

فرمول‌بندی اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در مورد انترناسیونالیزم پرولتری و سیاست بین‌المللی، قرار ذیل است:

«در سیاست بین‌المللی، حزب کمونیست چین متکی بر اساسات زیرین است:

وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری، اتحاد استوار با کارگران تمام جهان، با تمام ملت‌های تحت ستم، با تمام خلق‌های تحت ستم، با تمام دوستداران صلح و با تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های علمبردار عدالت، در مبارزه علیه امپریالیسم، هژمونیسیم و استعمار به خاطر دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی. حزب کمونیست چین طرفدار انکشاف روابط دولتی بین چین و کشورهای دیگر بر اساس پنج اصل: ۱- احترام متقابل به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، ۲- عدم تعرض متقابل، ۳- عدم دخالت متقابل در سیاست داخلی یکدیگر، ۴- مساوات و سود متقابل و ۵- همزیستی صلح آمیز میباشد.

حزب کمونیست چین با احزاب طبقه کارگر دیگر کشورها بر اساس منافع مارکسیسم و اصل استقلال و آزادی، مساوات کامل، احترام متقابل و عدم دخالت در سیاست داخلی یکدیگر را انکشاف میدهد.»

همین موضوع در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین قرار ذیل فرمول بندی گردیده است:

«حزب کمونیست چین روی انترناسیونالیسم پرولتری ایستادگی کرده، با قطعیت با احزاب سیاسی و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی واقعی سراسر جهان متحد شده، با پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان وحدت کرده و به اتفاق آنها بخاطر سرنگون ساختن امپریالیسم بسرکردگی امریکا، رویزیونیسم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیسم شوروی در مرکز آن قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو نظام بهره کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت مبارزه مینماید.»

و فرمول بندی کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین در مورد موضوع متذکره قرار ذیل است:

«حزب کمونیست چین پشتیبان انترناسیونالیسم پرولتری، مخالف شوونیسم قدرت بزرگ است، این حزب قاطعانه با احزاب و سازمانهای مارکسیست-لنینیست اصیل در سراسر جهان متحد می شود، و بسوی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان دست اتحاد دراز میکند تا مشترکاً علیه هژمونیسم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیسم، رویزیونیسم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض بجنگ برخیزند تا از این طریق تمام بشریت رهایی یابد.»

بدین ترتیب، مسایل مورد اختلاف اساسنامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین با اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، درین مورد قرار ذیل است:

الف:

انترناسیونالیزم پرولتری در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به عنوان یک اصل

جامع و همه جانبه، یعنی یک اصل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی، تحت فرمول بندی «ایستادگی روی انترناسیونالیزم پرولتری» مطرح می گردد، به قسمی که تمامی مسایل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی در سطح بین المللی روی آن استوار است.

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز انترناسیونالیزم پرولتری به عنوان یک اصل جامع و همه جانبه، یعنی یک اصل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی، تحت فرمول بندی «پشتیبانی از انترناسیونالیزم پرولتری» مطرح می گردد، به قسمی که تمامی مسایل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی در سطح بین المللی در تابعیت از آن قرار دارد.

اما در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، انترناسیونالیزم پرولتری یک اصل جامع و همه جانبه، یعنی یک اصل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی در سطح بین‌المللی نیست، بلکه به‌عنوان تابعی از سیاست بین‌المللی حزب "کمونیست" چین و به‌عنوان یکی از اساسات سیاست بین‌المللی حزب، تحت فرمول‌بندی «وفاداری به انترناسیونالیزم پرولتری»، مطرح می‌گردد و جنبه تشکیلاتی آن نیز تابع همین وضعیت سیاسی صرف آن است.

ب:

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، «اتحاد قاطع با احزاب سیاسی و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی واقعی سراسر جهان» را مطرح می‌کند.

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز اتحاد قاطع با احزاب و سازمانهای مارکسیستی-لنینیست اصیل در سراسر جهان را مطرح می‌نماید.

اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین با وجودی که در ابتدا اجمالاً «اتحاد استوار با کارگران تمام جهان» را مطرح می‌نماید، اما در موضوع روابط و مناسبات با احزاب طبقه کارگر سایر کشورها، و نه به‌طور مشخص روابط و مناسبت با احزاب و سازمانهای مارکسیستی-لنینیست [مائوئیست] واقعی یا اصیل سراسر جهان، از انکشاف مساوات کامل، احترام متقابل و عدم دخالت در سیاست داخلی یکدیگر، بر اساس منافع مارکسیزم و اصل استقلال و آزادی، و نه بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری، دم می‌زند و بیش‌تر از آن که به‌طور مشخص روی وحدت انترناسیونالیستی پرولتری استوار با این احزاب و سازمانها تکیه نماید، در واقع روی فاصله‌ها تأکید می‌نماید و جدایی‌های ملی و کشوری را برجسته می‌سازد.

پ:

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین «وحدت با پرولتاریا، خلق‌ها و ملل تحت ستم سراسر جهان» را مطرح می‌نماید.

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز «دست اتحاد دراز کردن بسوی پرولتاریا، خلق‌ها و ملل تحت ستم سراسر جهان» را عنوان می‌نماید.

اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین از «اتحاد استوار ... با تمام ملت‌های تحت ستم، با تمام خلق‌های تحت ستم، با تمام دوستداران صلح و با تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های علمبردار عدالت» دم می‌زند و به این ترتیب اتحاد استوار با تمام ملت‌های تحت ستم را با اتحاد استوار با تمام دوستداران صلح در یک ردیف قرار می‌دهد.

ت:

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، «مبارزه متفقانه بخاطر سرنگون ساختن امپریالیزم بسرکردگی امپریالیزم امریکا، رویزیونیزم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیزم شوروی در مرکز آن

قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو محو نظام بهره کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت» را مطرح می نماید.

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، طالب «برخاستن به جنگ مشترک علیه

هژمونیزم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیزم، رویزیونیزم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض و رهایی تمام بشریت» است.

اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، «مبارزه علیه امپریالیزم، هژمونیزم و استعمار بخاطر دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی» را طلب می نماید.

درینجا واضحاً اهداف «دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی»، که اولی مبتنی بر سه مسألهت آمیز است و دومی مبتنی بر غلبه ریفورمیسم به جای انقلاب در سطح جهانی، جای جنگ مشترک به خاطر «سرنگونی امپریالیزم، رویزیونیزم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام فرد از فرد در سراسر کره ارض و رهایی تمام بشریت» را می گیرد.

ث:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین گفته شده است که:

«حزب کمونیست چین طرفدار انکشاف روابط دولتی بین چین و کشورهای دیگر بر اساس پنج اصل: ۱ - احترام متقابل به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، ۲ - عدم تعرض متقابل، ۳ - عدم دخالت متقابل در سیاست داخلی یکدیگر، ۴ - مساوات و سود متقابل و ۵ - همزیستی مسالمت آمیز میباشد.»

اما در اساسنامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، درین مورد هیچ چیزی گفته نشده است.

۹ — در مورد تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به کمونیزم:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین درین مورد گفته شده است:

«هدف غائی حزب ایجاد یک سیستم جامعه کمونیستی میباشد. پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی به تغییر نهائی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی [منجر می شود] که در آن پرنسب (از هرکس بقدر توانایش و به هر کس به قدر ضرورتش) اعمال میگردد.»

اما در اساس نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، درین مورد مختصراً گفته شده است:

«هدف نهائی حزب تحقق کمونیسم است.»

درین مورد چند موضوع مهم قابل بحث وجود دارد:

اولاً- هیچ سطحی از «پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده» خودبه‌خود باعث «تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی» نمی‌گردد. تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی مستلزم سر برآوردن مناسبات تولیدی کمونیستی از درون مناسبات تولیدی سوسیالیستی (مناسبات تولیدی دوره گذار از سرمایه داری به کمونیزم) و به بلوغ رسیدن آن از درون پروسه پر پیچ و خم و مملو از فراز و نشیب مبارزات طبقاتی پرولتری است. فرازهای مختلف این پروسه انقلابی پیوسته، با انقلابات فرهنگی پرولتری متعدد و مداوم مشخص می‌گردد. بدین طریق با ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در هرگام از فرازهای انقلابی مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم، مناسبات تولیدی جامعه هر دم انقلابی تر خواهد گردید و با جهش‌های پیهم به سوی مناسبات تولیدی بالغ کمونیستی به حرکت ادامه خواهد داد. در واقع با ادامه چنین مسیری در سطح کشورها و در سطح جهان است که با هر جهش انقلابی، ناخالصی‌های استثمارگرانه و ستم‌گرانه از مناسبات تولیدی در جامعه به نحو انقلابی پاک‌تر می‌گردد، زمینه‌های بیشتری برای رشد نیروهای مؤلده مساعد می‌گردد و سرانجام مرحله اولیه جامعه کمونیستی و سپس مرحله عالی جامعه کمونیستی فرا خواهد رسید.

ثانیاً- هیچ سطحی از «ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی» دوره سوسیالیزم نیز نمی‌تواند خودبه‌خود، در پهلوی «پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده»، باعث «تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی» گردد. درین عرصه، تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی مستلزم محو چهار کلیت یعنی محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات تولیدی استثمارگرانه و ستم‌گرانه، محو کلیه مناسبات اجتماعی استثمارگرانه و ستم‌گرانه و محو کلیه افکار استثمارگرانه و ستم‌گرانه در مسیر بس طولانی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و جاگزینی کامل انقلابی تساوی غیر طبقاتی، مناسبات تولیدی کمونیستی، مناسبات اجتماعی کمونیستی و افکار انقلابی کمونیستی به جای کلیت‌های استثمارگرانه و ستم‌گرانه محو شده است.

ثالثاً - «پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی» در جوامع طبقاتی سوسیالیستی اموری نیستند که بدون ارتباط با مبارزات طبقاتی پر فراز و نشیب این جوامع و یا در ارتباط با این مبارزات، ولی به صورت آرام و ملایم، شکل بگیرند و پیش بروند. این چنین تصویری فقط می‌تواند یک تصور رویزیونیستی باشد.

دلیل اساسی اش این است که سوسیالیسم دوره تاریخی بس طولانی ای را دربرمی گیرد که در سراسر آن طبقات، مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه داری وجود دارد و خطر براندازی، تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم جامعه را تهدید می کند. بنابراین پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده در هرگام خود مستلزم پیشبرد مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتری از طریق انقلابات متعدد فرهنگی است تا به طور مداوم موانع پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده، یعنی عقب ماندگی های مناسبات تولیدی جامعه، از جلو این نیروها برداشته شود و پیشرفت مداوم آن تأمین گردد.

همچنین است ترقی و شگوفایی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی در جوامع سوسیالیستی که فقط در متن و بطن پیشبرد مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتری مبتنی بر تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا می تواند ممکن و میسر گردد.

رابعاً- پرنسیپ «از هر کس بقدر توانائیش و به هر کس به قدر ضرورتش» چیزی نیست که با دیوار چین از پرنسیپ «از هر کس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» فاصله داشته باشد و فقط پس از محو تام و تمام پرنسیپ دومی سمارق وار سربرآورد و شگوفا گردد. سوسیالیسم مرحله گذار انقلابی بس طولانی از سرمایه داری به کمونیزم از طریق ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است و به این ترتیب مرحله گذار انقلابی از پرنسیپ «از هر کس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» به پرنسیپ «از هر کس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» از طریق ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز می باشد.

درین مرحله در جریان پیشرفت پر فراز و نشیب پیروسة انقلابی مداوم، تحول از اصل «به هر کس به اندازه کارش» به اصل «به هر کس به اندازه ضرورتش»، از طریق تحدید انقلابی پیوسته اصل اول و انکشاف انقلابی پیوسته اصل دوم به صورت پیوسته و مداوم پیش می رود و سرانجام به صورت نهایی تحول کیفی می یابد.

بنابراین پرنسیپ «... به هر کس به اندازه کارش» پرنسیپی نیست که باید در طول دوران سوسیالیسم در جهت تحکیم و تثبیت ان کوشش به عمل آید. البته شکی نیست که این پرنسیپ، یک پرنسیپ اولیه در سوسیالیسم، است. ولی گذار پیوسته و مداوم انقلابی ازین پرنسیپ به پرنسیپ «... به هر کس به اندازه ضرورتش» در دوران سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیزم نیز یک پرنسیپ است. بدون طی طریق پیوسته و مداوم درین مسیر هرگز به صورت خودبخودی نمی توان از مرحله سوسیالیسم به کمونیزم عبور نمود.

حتی باید پذیرفت که پرنسیپ «... به هر کس به اندازه کارش» از همان ابتدای ساختمان سوسیالیسم مورد تحدید قرار می گیرد. عبارت «اندازه کار» در واقع به مفهوم "میزان ارزش کار" است و "ارزش کار" طبق اصل بورژوایی "میزان مصرف برای تولید نیروی کار" سنجش می گردد. بنابراین سنجش حق هر کس «به اندازه کارش» یک سنجش بورژوایی یا "حق بورژوایی" است. هدف ساختمان سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی رفع احتیاجات اقتصادی جامعه است و نه کسب سود، در حالی که در اقتصاد بورژوایی کسب سود هم منشاء سرمایه است و هم

هدف آن. بنابراین در اقتصاد سرمایه داری سود در مقام فرمان‌دهی قرار دارد، ولی در اقتصاد سوسیالیستی سود در مقام فرمان‌دهی قرار ندارد؛ به همین جهت "حق بورژوازی" در اقتصاد سوسیالیستی از همان ابتدای ساختمان سوسیالیزم مورد تحدید قرار می‌گیرد، یعنی سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» با تحدید مواجه می‌گردد.

مبارزات پیوسته و روزافزون علیه تضاد میان فکری و جسمی، تضاد میان شهر و ده، تضاد میان مناطق مختلف، تضاد میان کار زنان و مردان، تضاد میان سطوح مختلف زحمت‌کشان و غیره و پیش‌رفت مداوم و پیوسته مبارزات مذکور، باعث تحدید روزافزون "حق بورژوازی" و سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» می‌گردد و به همان میزان باعث رشد سنجش حق هرکس «به اندازه ضرورتش» می‌گردد.

در جامعه سوسیالیستی رشد بخش‌های عمومی اقتصاد و خدمات در عرصه‌های گوناگون از همان ابتدا روی دست گرفته می‌شود و از همان ابتدا میزان استفاده هرکس از تسهیلات اقتصادی عمومی و خدمات عمومی طبق سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» معین نمی‌گردد. در رأس همه، "حق کار" یا "حق اشتغال" برای همه، یعنی حق استفاده عمومی از تأسیسات عمومی اقتصادی سوسیالیستی برای امرار معاش موجود است، در حالی که در جامعه سرمایه داری حق فروش نیروی کار توأم با حق خرید و استثمار نیروی کار دیگران وجود دارد ولی "حق کار" یا "حق اشتغال" ولو اینکه از لحاظ حقوقی و قانونی وجود داشته باشد، در واقعیت جامعه موجود نیست.

استفاده از نظام تحصیلی مجانی، نظام صحتی مجانی، مراکز تفریحی و ورزشی مجانی، مراکز هنری و فرهنگی مجانی، مراکز عمومی مجانی پرورش اطفال و غیره نیز از همان ابتدای ساختمان سوسیالیزم طبق سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» صورت نمی‌گیرد.

بدین ترتیب است که گذار انقلابی بس طولانی و پر پیچ و خم و مملو از فراز نشیب، از پرنسیپ «از هرکس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» به پرنسیپ «از هرکس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه ضرورتش» در پایان به جامعه کمونیستی منجر می‌گردد.

ادامه دارد:

نتیجه‌گیری نهایی از مجموع بحث‌های تا کنون مطرح شده در شماره بعدی: